

جستارهای مبین (نشریه‌ی الکترونیکی مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات مبین)

ISSN 2345-2382

سال دوم، جستار شماره‌ی ۲۹؛ انتشار ۱۳۹۳/۵/۲۱

معرفی مفهوم رفاه

سید سعید موسوی ثمرین
پژوهشگر مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات مبین

مشخصات کتاب‌شناختی این اثر:

موسوی ثمرین، سید سعید (۱۳۹۳). معرفی مفهوم رفاه، جستارهای مبین (نشریه‌ی الکترونیکی مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات مبین)، سال دوم، جستار شماره‌ی ۲۹. نشانی دسترسی اینترنتی:

<http://jostar.mrsi.ir/Vol.2/jostar29.pdf>

مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات مبین

<http://www.mrsi.ir>

Email: mrsi@chmail.ir

نشریه‌ی الکترونیکی «جستارهای مبین»، به‌طور خاص برای انتشار بخشی از تأملات و تحقیقات پژوهشگران رویکرد «توسعه‌ی تعالی‌بخش» انتشار می‌یابد؛ ولی موضوع عام این نشریه «مسئله‌ی توسعه» است؛ و آثار تألیفی و ترجمه‌ای که با رویکردهای مختلف در موضوع توسعه به نگارش درآمده‌اند نیز در آن منتشر می‌شود. برای دسترسی به مقالات نشریه‌ی الکترونیکی «جستارهای مبین» به سایت این نشریه مراجعه کنید.

<http://www.jostar.mrsi.ir>

Email: mobin.jostar@chmail.ir

مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات مبین

«جستارهای مبین»؛ سال دوم، جستار شماره‌ی ۲۹

تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۵/۲۱

ISSN 2345-2382

معرفی مفهوم رفاه

سید سعید موسوی ثمرین

اقتصاد رفاه به مثابه یکی از شاخه‌های اصلی علم اقتصاد درصدد تقویت بنیان‌های مربوط به پروسه تصمیم‌سازی اجتماعی است. اگرچه در ادبیات اقتصاددانان اولیه از قبیل ماندویل و اسمیت، رگه‌هایی از مباحث اقتصاد رفاه به چشم می‌خورد، اما همواره پارتو به مثابه مؤسس این شاخه از علم اقتصاد معرفی شده است. اقتصاد رفاه جدید با ظهور مکتب ترتیب‌گرایی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم و در پرتو رویکرد اساسی پارتو، با رابینز متولد گردید و در مقابل شاخه قدیم اقتصاد رفاه یعنی افرادی مثل پیگو صف‌آرایی نمود. اقتصاد رفاه با گذر از واژگانی مثل رضایت‌مندی، مطلوبیت و... در قرن بیستم به واژه‌ای به نام ترجیحات رسید. اقتصاد رفاه از ابتدا ربط وثیقی با پیامدگرایی اخلاقی داشته است و این ارتباط همواره موجبات اعتراض کانتی‌های قرن بیستم از قبیل رالز و نوزیک را فراهم آورده است. آمارتیا سن یکی از اقتصاددانان برجسته اقتصاد رفاه درصدد برآمد تا هجمه وظیفه‌گرایی را به اقتصاد رفاه تا حد زیادی کنترل نماید.

مشخص کرده و موضوع مورد مطالعه را به خوبی نمایان‌سازیم. در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که موضوع مورد علاقه ما اقتصاد رفاه و نه موضوع رفاه و نه حتی دولت رفاه است. البته ارتباط‌های این مفاهیم و پدیده‌ها را تا حد ممکن شفاف کرده‌ایم. سپس به تفاوت‌های واژگانی پرداخته‌ایم

این نوشته به‌طور اجمالی سعی می‌کند مؤلفه‌ها و حواشی اساسی موضوع رفاه و اقتصاد رفاه را مورد بررسی قرار دهد. در ابتدا تفاوت‌های موجود میان دو موضوع رفاه و اقتصاد رفاه و از سویی به‌طور طبیعی اقتصاد رفاه مطرح شده است. تلاش ما این است که در واقع حدود بحث را



پایان به انقلابی که در پاسخ به مجموعه‌های وارده در اقتصاد رفاه رخ داد پرداخته‌ایم. سن واضح این انقلاب است و از این جهت به‌طور ویژه به بررسی افکار وی در این زمینه پرداخته‌ایم. لازم به ذکر است رویکرد نوشته حاضر در زمینه تاریخ اندیشه اقتصاد رفاه بر محور شخصیت‌های مهم است، گرچه موضوعات اساسی اقتصاد رفاه نیز در ضمن همین قالب تا حد ممکن پوشش داده شده‌اند. موضوعاتی از قبیل اثباتی یا هنجاری بودن اقتصاد رفاه که اوج خود را در کارهای رایبیز و سن شاهد بوده است؛ مبانی اقتصاد رفاه از جمله فردگرایی، تحویل‌گرایی، مطلوبیت‌باوری و... از این جمله هستند.

۱. رفاه، دولت رفاه و اقتصاد رفاه

رفاه (Welfare) چیست؟ در ضمن چه تاریخی از مباحث علمی متطور شده است؟ به عبارت دیگر مهم‌ترین تحولات در مسیر تکامل مفهوم رفاه در چارچوب بحث‌های اجتماعی چه بوده است؟ پاسخ به این سؤال، وجهه همت این نوشته است. قبل از ورود به بحث لازم است تمایز مفهوم رفاه با اقتصاد رفاه (Welfare Economics) و دولت رفاه (Welfare State) مشخص شود.

با توجه به سیر تاریخی مفهوم دولت رفاه می‌توانیم بگوییم از اواخر قرن نوزدهم میلادی، که پیشرفت‌های صنعتی باعث بروز تحولاتی عمده در الگوهای سنتی کار و زندگی و شهرنشینی شد و طبقات کارگر و کارفرمای صنعتی بر عرصه حیات اقتصادی و اجتماعی ملت‌ها ظاهر شدند، مفهوم حمایت از نیروی کار در دوران ازکارافتادگی و پیری

که هر یک در دوره‌ای شاخص رفاه بوده‌اند. البته هستند واژگانی که استفاده‌کنندگان از آن‌ها مدعی جایگزینی‌شان با کلیدواژه رفاه هستند. قسمت بعدی این نوشته در واقع مهم‌ترین بخش آن است. در این قسمت در ضمن رویکردی شخص‌محور به بررسی سیر تاریخی و تطوری اقتصاد رفاه پرداخته‌ایم. به نظر ما پارتو، پیگو و رایبیز به‌تنهایی واجد آن میزان از اهمیت هستند تا در این قسمت به‌طور مجزا مورد بررسی قرار گیرند. اقتصاددانان ماقبل پارتو و مابعد رایبیز نیز مورد توجه واقع شده‌اند. البته از میان اقتصاددانان مابعد رایبیز، آرو از جهت اهمیت مشارکتش در اقتصاد رفاه و آمارتیا سن از جهتی که در ادامه بدان خواهیم پرداخت، مورد بررسی مجزا قرار گرفته‌اند. از سویی بخشی را به آشنایی با اندیشمندان غیراقتصادی اختصاص داده‌ایم. آشنایی با اندیشمندان غیراقتصادی در زمینه اقتصاد رفاه از این جهت مفید فایده است که اقتصاددانان را نسبت به فضایی که دور خود تنیده‌اند به خود آگاهی می‌رساند. در این میان کارل پوپر را از میان اندیشمندان غیراقتصادی نیمه اول قرن بیستم انتخاب کرده و مورد بررسی قرار داده‌ایم. در نیمه دوم قرن بیستم اما اندیشه اقتصاد رفاه از سوی سایر اندیشمندان اجتماعی نوظهور از قبیل رالز، نوزیک و... مورد هجوم قرار گرفت؛ هجومی که منجر به انقلابی اساسی در اقتصاد رفاه گردید. بدین جهت رالز و نوزیک به‌عنوان نماینده اندیشمندان اجتماعی منتقد اقتصاد رفاه را به‌طور مجزا بررسی نموده‌ایم. در ادامه سعی نموده‌ایم اثر انقلاب‌های ایدئولوژیک قرن را بر روی نحوه تطور اقتصاد رفاه بررسی نماییم. در



دولت‌ها لزوم برابری فرصت‌ها (Opportunities) مابین شهروندان جامعه است. بدیهی است بر مبنای این اصل، خدمات اجتماعی گسترده‌ای در مقولاتی مانند آموزش، سلامت و... از سوی دولت ارائه می‌شود. اقتصاد کشورهایی که دولت‌های آن‌ها دولت رفاه است عموماً از حیث مالکیتی دارای وجهه‌ای مختلط (Mixed) هستند. لازم به ذکر است منبع اصلی ارائه خدمات اجتماعی از سوی دولت مالیات‌ستانی توزیعی (Distributinal) است. گفتنی است این موضوع در نوشته حاضر مورد بررسی قرار نخواهد گرفت، اگرچه دولت‌های رفاهی عمده‌تأثر از مباحث مطرح در حوزه اقتصاد رفاه هستند. دولت رفاه مقوله‌ای واقعی است که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تا اواخر این قرن وجود داشته است. نمی‌توان انکار کرد که مباحثه معاصر درباره رفاه تا حد زیادی با قطع امید از دولت رفاه مطرح شده است، ناامیدی که توسط بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی «راست جدید» و چپ رادیکال احساس شد. (بری، ۱۳۸۹: ۱۲) در حال حاضر حداقل بعد از فروپاشی کمونیسم، دولت رفاه یک رویکرد عملی منزوی است، اما به هر جهت هنوز رگه‌هایی از این دولت‌ها در حال حاضر در اروپای شرقی وجود دارند.

در وهله بعد باید تمایز مابین اقتصاد رفاه و مفهوم رفاه را روشن نماییم. از آنجاکه تقریباً همه سیاست‌های بازتوزیعی که از طریق دولت رفاه هدایت می‌شود وضعیت گروهی از افراد را بدتر می‌کند، رابطه میان «رفاه» آن‌طور که توسط

مطرح شد و به تدریج به برآمدن نظام دولت رفاه منتهی شد (پلاگ و کویست، ۱۳۷۹: ۱) دولت رفاه نیز مانند هر مقوله اجتماعی دیگر از یک مبنای تئوریک سرچشمه گرفته است. مبنای فلسفی این مفهوم در اروپا به اندیشه‌های «جرمی بنتام» (Jeremy Bentham) و «جان استوارت میل» (John S. Mill) بازمی‌گردد که با توجه به مسائلی که دولت رفاه در اواخر قرن بیستم با آن مواجه شد این دیدگاه‌ها نتوانستند جوابگوی مشکلات و مسائل به وجود آمده باشند پس مبنای تئوریک و فلسفی دیگری لازم بود تا بتواند محملی برای حل این مشکلات باشد. دولت رفاه نظامی است که نسبت به محفوظ ماندن سطح زندگی در دوران پیری و حقوق ازکارافتادگی افراد، تولید و توزیع و فراهم آوردن بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و مسکن متعهد باشد یا آن‌ها را تسهیل کند. اما مسئله بنیانی که انتقادات جدی و اساسی را به دولت رفاه وارد کرده است - حتی آن را در ورطه سقوط قرار داده است - عدم سازگاری دو مفهوم کلیدی موجود در دولت‌های رفاه یعنی «اقتصاد آزاد» و «ارائه خدمات رفاهی» به تمامی مردم با یکدیگر است (وینچ، ۱۹۷۳؛ فریدمن، ۱۳۷۸؛ پتربیک، ۱۳۸۱؛ به نقل از مجید فولادیان و دیگران، ۱۳۸۷) اساس بحث دولت رفاه به نظریات و تئوری‌های رفاه بازمی‌گردد. ابتدا باید مقوله دولت رفاه را به‌طور کلی به‌مثابه یک مفهوم متمایز از شمول موضوع این تحقیق خارج سازیم. در واقع دولت رفاه گونه‌ای از دولت‌ها است که به‌طور اصولی خود را محافظ وضع اجتماعی به‌روزی شهروندان خود می‌داند. ایده اصلی این



حیثیت فردگرایی تئوری اقتصاد و... دارد که در متن مقاله به مناسبت به هر یک از آن‌ها اشاره خواهد شد. بنابراین تئوری اقتصاد رفاه به طور کلی بر ارزش‌های اجتماعی لیبرالیسم از جمله آزادی (Freedom)، ناپدرسالاری و... استوار شده است. (همان)

از حیث فلسفه سیاسی گرچه ممکن است در یک زمان رفاه به طور منطقی، مثلاً، در تقابل با عدالت و حقوق فردی قرار بگیرد، اما این ایده‌آل‌ها تا حد زیادی (و بعضی خواهند گفت سهواً) با رفاه گره می‌خورند. (بری، ۱۳۸۹: ۱۸) اما به هر جهت مفهومی که بیش از همه در فلسفه اجتماعی تحلیل شده و به طرز غیرقابل تفکیکی به انحصار رفاه درآمده، عدالت است. (همان: ۱۳) به عبارت دیگر در تاریخ فلسفه سیاسی و اخلاقی تفسیر و توجیه سایر غایات و اهداف انسانی معمولاً بر تقاضاها برای رفاه اولویت دارد. در تاریخ سیاسی غرب نیز تشریح شرایطی برای نظم اجتماعی نسبت به حداکثر نمودن رفاه نزد نظریه‌پردازان از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. (همان: ۲۰)

اقتصاد رفاه به طور مشخص با پارتو (Vilfredo Pareto) متولد گردید و بعدها با استخراج و تدوین قضایای اول (First Welfare Theorem) و دوم (Second Welfare Theorem) از مباحث وی این شاخه از علم اقتصاد بسط یافت. پارتو از طرفی، بر اساس تخصص و مهارت‌هایش در مهندسی و ریاضیات و از طرفی، متأثر از هیمنه‌ی علوم طبیعی و پیشرفت‌های آن می‌خواهد معیاری ارائه دهد که

اقتصاددانان رفاه درک شده و آنچه معمولاً به معنای رفاه - حداقل توسط نظریه‌پردازان اخلاقی و سیاسی - تلقی می‌شود، قرابت چندانی با هم ندارند. (همان: ۲۳) اقتصاد رفاه به مثابه یکی از شاخه‌های اصلی علم اقتصاد درصدد تقویت بنیان‌های مربوط به پروسه تصمیم‌سازی اجتماعی (Social Decision Making) است. اقتصاد رفاه به طور مشخص به شاخه‌ای از علم اقتصاد گفته می‌شود که با استفاده از تکنیک‌های اقتصاد خرد به ارزش‌یابی (Evaluation) به‌روزی اقتصادی افراد و کل جامعه در یک وضعیت خاص در نسبت با یک وضع تعادلی، از حیث مقولات کارایی و توزیع می‌پردازد. این شاخه از علم اقتصاد را می‌توان به دو حوزه‌ی نظری و کاربردی تفکیک کرد. در حوزه‌ی نظری، اقتصاد رفاه شرایط لازم برای نیل به وضعیت بهینه را مطالعه و ارائه می‌کند. در حوزه‌ی کاربردی، ما با تصمیم‌گیری و گزینش از میان بدیل‌های عینی مواجهیم. در اقتصاد رفاه کاربردی، به جای بحث در مورد شرایط لازم برای وضعیت بهینه، با مسائلی مواجهیم که متضمن تصمیم‌گیری و انتخاب از میان گزینه‌هاست. (عربی، ۱۳۸۷)

نکته قابل توجه در این قسمت این است که اقتصاد رفاه اگرچه در بادی امر موضوع حداکثر شدن رفاه جامعه را وجهه همت مطالعه اصلی خود قرار داده است، درنهایت از رفاه اجتماعی تصویری جز جمع رفاه فردی همه آحاد جامعه را مدنظر ندارد. این امر علل مختلفی از جمله خاصیت ضدپدرسالاری (Anti-paternalism) لیبرالیسم مدرن و سنت‌های نشأت‌گرفته از آن،



اساسی این است که نتایج یک اقدام یا سیاست را بر چه مبنایی محاسبه کنیم؟ یک اقدام یا سیاست می‌تواند آثاری بر محیط‌زیست، فرهنگ‌های ملی و محلی، گروه‌های اجتماعی و ... داشته باشد. درواقع از منظر اقتصاد رفاه معیار داوری تنها، آثار آن بر افراد جامعه است.

(Feldman, 1988) مباحث انتخاب عمومی (Public Choice) ازجمله مباحث متأخر اقتصاد رفاه است. انتخاب عمومی به‌طور مشخص با حوزه انتخاب اجتماعی (Social Choice Game) نزدیکی تنگاتنگی دارد و این هر دو با انکا بر ابزارهایی مثل نظریه بازی (Theory Game)، بیشینه کردن منفعت یا مطلوبیت شخصی (Personal Utility)، نظریه تصمیم‌گیری (Decision Making) و ...، به موضوعاتی که سنتاً در ذیل موضوعات سیاسی تلقی می‌شده‌اند، می‌پردازند. درواقع می‌توان مهم‌ترین مسئله این رویکرد را مسئله ساختار-کارگزار (Agent-Structure Problem) نامید که در چارچوب اقتصاد ساختاری (Structural Economy) مطرح شده است. (جمسی و همکاران، ۱۳۸۴)

اما رفاه مفهومی عمومی و مدرن است. رفاه در چارچوب تمایزاتی که در دوره مدرن به رسمیت شناخته شد امکان ظهور پیدا کرد. شاید اولین فردی که به نحوی یک پرداخت منسجم و سیستمی از رفاه ارائه کرد ماندویل (Bernard Mandeville) بود. اگرچه آدام اسمیت اولین نظریه‌پرداز اجتماعی در خصوص فهم رفاه اجتماعی به‌عنوان یک محصول-تقریباً-تصادفی

به‌نوعی، فاقد داوری‌های ارزشی باشد و محل بحث و اختلاف آرا قرار نگیرد و بدین‌ترتیب، به‌نوعی، عینیت را تأمین کرده باشد. (عربی، ۱۳۸۷)

از این منظر اقتصاد رفاه در پی تمهید امکانات لازم برای ارزیابی سیاست‌های بدیل اقتصادی، به‌وسیله تئوری اقتصادی است. زمانی که منابع و محصولات چنان تخصیص یافته باشد که نتوان با تخصیص مجدد، وضعیت حداقل یک نفر را بهبود بخشید، بدون اینکه وضعیت دیگری بدتر شود، این وضعیت بهینه است. از آنجاکه ویلفردو پارتو این تعریف را ارائه کرده است، این وضعیت بهینه پارتو نامیده می‌شود. (Little, 1973 v Sen, 1984) هرچند معیار پارتو اهمیت تحلیلی و نظری فوق‌العاده‌ای دارد، بسیار محدودکننده است؛ زیرا این معیار هیچ راهنمای سیاستی برای انتخاب از میان گزینه‌هایی که متضمن بهبود وضعیت برخی و بدتر شدن وضعیت بعضی دیگر است - یعنی آنچه همواره دولت‌ها با آن مواجه‌اند - به دست نمی‌دهد. اقدام یا اعمال سیاستی اقتصاد را به چنین وضعیتی هدایت کند به‌طوری‌که بر اثر این اقدام یا اعمال سیاست دولت وضعیت حداقل یک فرد بهبود یابد و وضعیت هیچ‌کس دیگری تغییر نکند، این اقدام یک بهبود پارتویی و مطلوب است. بی‌توجهی و نادیده گرفته شدن سایر چیزهایی است که می‌تواند در درستی، روایی و در نتیجه، الزامی بودن یا نادرستی، ناروایی و در نتیجه، غیرمجاز بودن یک اقدام نقش داشته باشد. وجود این اشکال در معیار پارتو و معیار جبران نیز موجود است. سؤال



خلاصه نمی‌شوند. اتخاذ هر دسته از تعاریف فوق به‌عنوان راه‌کار برای تولید کالاها و خدمات، در شکلی متفاوت و در جامعه‌ای است که با محدودیت منابع نیز مواجه است. این یعنی سازوکار متفاوت در تخصیص و توزیع منابع. اگر رفاه در مفهوم مادی و لذت‌گرایی صرف تعریف گردد در این صورت کاملاً عاقلانه است که علم اقتصاد در خدمت منافع فردی، پیشینه‌سازی ثروت، لذات جسمی و ارضاهای شهوانی باشد... اما اگر رفاه به‌صورت مؤلفه‌های فوق مادی و لذت‌محور که دربرگیرنده اهداف معنوی و مرتبط با انسانیت است تعریف گردد آنگاه علم اقتصاد ناگزیر از بحث درباره این اهداف و چگونگی شناخت آن‌ها می‌باشد. این اهداف ممکن است که شامل مسائلی چون برادری، عدالت اقتصادی-اجتماعی، آرامش روان، شادمانی، خانواده و نظم اجتماعی باشد... هنگامی که علم اقتصاد وارد چنین مباحثی جامع از مفهوم رفاه انسان می‌شود... یکی از سؤالات جدید علم اقتصاد این است که آیا نفع شخصی به‌عنوان تنها نیروی انگیزشی در اقتصاد، در راه تشخیص آن مفهوم جامع از رفاه کفایت می‌کند؟ (پیغامی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۴) بنابراین هر برداشت و پرداختی در باب رفاه به‌طور شبکه‌ای نیازمند برداشتی مبنایی از انسان، جامعه و... دارد. این شبکه خودبه‌خود مشتمل بر هستی‌شناسی، فلسفه اخلاق (Philosophy of Ethics)، فلسفه حقوق (Philosophy of Law) و... است. این موضوعی است که مخصوصاً در آثار افرادی نظیر رالز، دورکین، نوزیک سن و... مشاهده گردیده

انگیزه‌های بنیادی تر تلقی می‌شود، برنارد ماندویل به شیوه‌ای دراماتیک‌تر و شاید جالب‌تر در افسانه زنبورها (The Fable of the Bees) نشان داده بود که ترویج فضایل سنتی ریاضت و محدودسازی خویشتن، مخرب رفاه عمومی است... این است سرچشمه دکترین فردگرایی لیبرال به‌شدت مخرب، که اگر رفاه هدفی است که باید برای آن کوشید، رفاه از طریق پیگیری هواهای نفسانی حاصل می‌شود نه از طریق پیگیری حساب‌شده آن. این احساسی است که در رویکرد بازار آزاد یا اندیشه لسه‌فر (Laissez faire) معاصر منعکس شده است -میلتون فریدمن در برخی از جوانب مهم یک ماندویلی مدرن است- و باید با سایر سنت‌هایی مقایسه شود که رفاه را محصول اخلاق می‌دانند. (بری، ۱۳۸۹: ۳۷)

اما نکته قابل توجه این است که اصطلاح رفاه توسط بسیاری از اقتصاددانان به‌کاربرده شده و موضع اختلاف فراوانی نیز می‌باشد. عده‌ای آن را در قالب صرف مادی و غافل از بعد معنوی تعریف کرده‌اند و عده‌ای تنها به جنبه معنوی آن تکیه دارند. در طول تاریخ اقتصاد نیز واژه رفاه با واژه‌های نزدیک به رفاه مثل بهروزی (well-being)، لذت (pleasure)، رضایت (satisfaction)، رضایت‌مندی (Ophelimity)، تأمین نیازهای اساسی (fulfilment of substantive needs)، خوشی (Happiness)، توانمندی (Capability) و... مقایسه شده است. البته اگر گنجینه سنت‌های غیراقتصادی را نیز در نظر بگیریم، واژگان بسیاری اضافه خواهند شد، مخصوصاً واژگانی که صرفاً در حیات مادی آدمی



تمایز علم اقتصاد محصول قرن بیستم تلقی می‌شود، اما یقیناً ریشه‌های این رشته به قرون هجده و نوزده برمی‌گردد. اگر بخواهیم به نحوی عام از اقتصاد رفاه صحبت کنیم باید از مندویل، ویکو (Giovanni Battista Vico)، اسمیت (Adam Smith) و... بی‌آغازیم، ولی آنچه مدنظر این نوشته است با آغازیدن از پارتو به‌عنوان پدر رشته اقتصاد رفاه میسر خواهد شد. اما لازم است قبل از ورود به بحث پارتو از گوسن (Hermann Heinrich Gossen)، دیوپیت (Jules Dupuit) و والراس (Leon Walras)، به‌عنوان پیشگامان پارتو یاد کنیم. گوسن (۱۸۵۴) و دیوپیت (۱۸۴۴) به‌خوبی در پی ریزی چارچوبی مدرن از مطلوبیت‌گرایی مشارکت کردند. والراس (۱۸۷۴) بر اساس مقولات ماکزیم‌سازی (Maximization) سود و هم‌چنین مطلوبیت توانست یک سیستم تعادل عمومی ارائه نماید. (Andersson and Löfgren, 2007) در اینجا به دلیل اهمیت پارتو به‌طور ویژه به بررسی اندیشه‌های وی می‌پردازیم.

۱-۲. ویلفردو پارتو

پارتو اقتصاددان ایتالیایی‌الاصیل یکی از شاگردان اصلی لئون والراس و از بزرگان مکتب لوزان (Lausanne School) است (رابینز، ۱۳۸۴: ۴۰۹) که محتوای بهینه‌های اول و دوم پارتو، تمایز میان مطلوبیت عددی (Ordinal Utility) و مطلوبیت ترتیبی (Cardinal Utility)، ورود ایده

است.

پرواضح است که مجموعه مباحثی که در مورد رفاه و رفاه اجتماعی صورت می‌گیرد، به یک معنا در چارچوب اقتصاد رفاه قرار می‌گیرد، زیرا اقتصاد رفاه به هر ترتیب به‌مثابه یک رشته اقتصاد مضاف به مطالعه حول مفهوم رفاه می‌پردازد. اما اگر تقسیم‌بندی^۱ هازمن (Daniel M. Hausman) و مک‌فرسون (Michael S. McPherson) (1386) را از دیدگاه‌های موجود در باب رفاه به رسمیت بشناسیم، خواه‌ناخواه، بسیاری از مباحث حداقل فلسفی شکل‌گرفته پیرامون رفاه از دستور کار اقتصاد رفاه - به‌مثابه حوزه مشخصی که اقتصاددانان در آن مشغول به کار هستند - خارج می‌شود. بنابراین در اثر رویکرد اتخاذشده در مورد عموم اقتصاددانان، امروزه اقتصاد رفاه به‌مثابه حوزه‌ای که گویی به‌کلی از دامن زدن به مباحث فلسفی بی‌نیاز است، نسبت به مجموعه مباحث غنی فیلسوفان و جامعه‌شناسان در این زمینه تغافل می‌کند. با توجه به این روایت ما در این نوشته با تمرکز بر اقتصاد رفاه سعی خواهیم کرد هر از چند گاهی به مجموعه مباحثی که در مجموعه کلی علوم اجتماعی رجوع کنیم. در پایان بد نیست به تمایز مابین رفاه اقتصادی - که به‌عنوان بخشی از ادبیات غنی رفاه اجتماعی مطرح است - و رفاه در نوشته حاضر تأکید نماییم.

۲. تاریخ اقتصاد رفاه

اقتصاد رفاه اگرچه به‌عنوان یکی از حوزه‌های

۱. از نظر هازمن و مک‌فرسون به دو صورت می‌توان به رفاه پرداخت. رویکرد صوری و رویکردهای قائم‌به‌ذات.



تعداد و سایر مباحث صوری ریاضی از جمله توسل به مفهوم منحنی قرارداد (Contract Curve) - که در سال ۱۸۸۱ ابداع شده بود- و توسل به ابزار اجورث (Edgworth Box) اعم از منحنی‌های بی تفاوتی مطلوبیت و... برای تحلیل مبادلات، به اقتصاد رفاه و... از مشارکت‌های اساسی وی تلقی شده است.^۲ در واقع می‌توان گفت پارتو اولین نفری نیست که به این مباحث دامن زده است. اجورث (۱۸۸۱) شرایطی که در ضمن آن مطلوبیت یک شخص به شرط ثبات مطلوبیت دیگری حداکثر می‌شد، نشان داده بود. البته کار اجورث معطوف به یک اقتصاد پایاپای (Barter Economy) بود و در واقع پارتو کار اجورث را به نحوی اساسی بسط داد. (همان) پارتو علی-رغم تقدم زمانی نسبت به پیگو همواره به عنوان پدر علم اقتصاد رفاه جدید (New Welfare Economics) شناخته شده است. (عربی، ۱۳۸۷) پارتو همواره اقتصاددانان هم عصر خود را دارای آثار منشوروار (Literary) می‌خواند و از لزوم نیل به حیطه مطالعات اثباتی و ریاضی‌وار - متأثر از هیمنه نوظهور فیزیک دوره جدید- دم می‌زد.

اساسی پارتو این بود که آن تخصیصی

(Allocation) بهینه است که هیچ تخصیص مقدوری -از حیث منحنی امکانات تولید (Production Possibility Curve)- وجود نداشته باشد که بتواند وضعیت رفاهی فردی را بهبود بخشد، مگر به شرط تنزل رفاه نفر دوم. (Feldman v Serrano, 2006) پارتو بحث خود را به صورت انتزاعی مطرح نکرد، بلکه نشان داد که تعادل رقابتی (Competitive Equilibrium) می‌تواند این وضعیت بهینه را رقم بزند. از منظر پارتو مفهوم کارایی (Efficiency) و یا بهینگی (Optimality) به طور کلی مستقل از ترتیبات نهادی و ملاحظات توزیعی بود. در این باره لازم به ذکر است رفته رفته واژه بهینه پارتو با کارایی پارتو جایگزین گردید، چراکه مفهوم مورد نظر وی از بهینگی در حقیقت تعریفی خاص از مفهوم کلی تر کارایی است. به عبارت دیگر بهینگی در نهان خود به نوعی با مفهوم خوب (Good) مناسبت داشته و از این رو نمی‌توانست ماهیت اثباتی مورد نظر پارتو را ایفا نماید. (بلاگ، ۱۳۸۱) گفتنی است ایده تمایز بین مطلوبیت ترتیبی و مطلوبیت عددی علاوه بر حیثیت انقلابی‌اش، بعدها در طرح ایده رجحان‌های آشکار (Revealed Preferences) از سوی ساموئلسون (Paul Samuelson) مؤثر واقع گردید.^۳ (همان) البته لازم به ذکر است پارتو

(Bruni and Guala, 2001) قضیه

اساسی پارتو این بود که آن تخصیصی

۲. شاید جالب باشد که بدانیم پارتو علی‌رغم تصور عمومی نسبت به بازار آزاد و سوسیالیسم دارای رویکردی میانه بوده است. همچنین میل وی به سمت جامعه‌شناسی در اواخر عمرش گمانه‌زنی‌ها را در مورد عدول از اصول طراحی شده به وسیله خودش قوت بخشید.

۳. وی در یادداشتی درباره نظریه محض مصرف‌کننده (۱۹۳۲) نشان داد که منحنی تقاضا در اقتصاد نوین را می‌توان با استفاده از رجحان آشکار شده به وسیله مقادیر خریداری شده در بازار و بدون مراجعه به نظریه مطلوبیت نهایی یا منحنی‌های بی تفاوتی به دست آورد. ایده رجحان آشکار مدعی است می‌توان با رجوع به سبد خرید مصرف‌کننده پی به ترجیحات وی برد. در واقع به جای اینکه از منحنی‌های بی تفاوتی به نقطه تعادلی برسیم، می‌توان از مشاهده نقطه تعادلی

ساموئلسون مباحث وی را پیگیری نموده و بسط دادند. (Bruni and Guala, 2001)

۲-۲. آرتور سیسیل پیگو

هم‌چنین آرتور پیگو (Arthur C. Pigou) اقتصاددان برجسته انگلیسی که یکی از شاگردان اصلی آلفرد مارشال (Alfred Marshall) و از بزرگان مکتب کمبریج (Cambridge School) و از تبار بنتام و سایر مطلوبیت‌گرایان انگلیسی قرن نوزدهم، یکی از تأثیرگذاران اصلی در اقتصاد رفاه بوده است. به‌نوعی می‌توان شاخه پیگو را یکی از معارضان اقتصاد رفاه شاخه پارتو قلمداد نمود. پیگو تا قبل از دهه ۱۹۳۰ با افکار پارتو آشنایی نداشت و به همین دلیل در غفلت از نوآوری وی در زمینه نسبت بین مطلوبیت عددی و ترتیبی و چالش‌های پیش روی مقایسه (Comparison) مطلوبیت‌ها باهم، امکان بازتوزیع اقتصادی بر مبنای مقایسه مابین مطلوبیت‌ها را مورد تأکید قرار داد.^۴ لازم به ذکر است این رویکرد از سوی طرفداران مداخله دولت در امر بازتوزیع اقتصادی از طریق سیاست‌های مالیاتی، به نحو چشم‌گیری مورد بهره‌برداری قرار گرفت. پیگو (۱۹۱۲) نشان داد که چگونه یک دولت دارای قوه سلیم قضاوت می‌تواند به‌راحتی رفاه شهروندان خود را افزایش دهد. در واقع پیگو از آنجاکه مقایسه بین مطلوبیتی

شخصاً از واژه مطلوبیت به‌هیچ‌وجه استفاده نکرد و همواره از واژه‌ای به نام رضایت‌مندی بهره می‌جست. از نظر او این لغت نسبت به لغت مطلوبیت کاملاً خنثی بوده و همانند مطلوبیت دارای رگه‌هایی از یک نظریه روانشناسی نیست. (رابینز، ۱۳۸۴: ۴۰۹) پارتو با وارد کردن بحث اتفاق آراء (اجماع) (Unanimity (Consensus) در دایره بحث‌های اقتصادی عملاً زمینه پیوند اقتصاد و سیاست در اقتصاد رفاه قرن بیستم را کلید زد. از نظر او مبنای رفاه اجتماعی و نیل به وضعیت بهینه در واقع وضعی بود که از قبل فرآیند چانه‌زنی (Bargaining) شهروندان با هم بر سر منافع شخصی‌شان حاصل می‌شد. بنابراین هیچ قدرت فراتر از فردی نمی‌توانست این فرآیند را تحت تأثیر قرار دهد. از نظر مارک بلاگ (Mark Blaug) (1381)) یکی از مبانی اساسی اقتصاد رفاه - که مورد اشاره پارتو قرار گرفته است - عبارت است از اتفاق آراء. از این منظر در واقع آن تخصیصی بهینه است که مورد تأیید عمومی باشد و هر تخصیص مجددی (Reallocation) که دست‌کم یک مخالف داشته باشد غیر بهینه خواهد بود. پارتو ۳۰ سال بعد از خودش به نحو اساسی مورد توجه اقتصاددانان انگلیسی‌زبان قرار گرفت و افرادی از قبیل بارون (Patrick Barron)، لرنر (Abba Lerner)، هیکس (John Hicks) و

به منحنی بی‌تفاوتی رسید. ساموئلسون البته ناشی از انقلاب پوزیتیویستی علاقه‌مند بود تا با طرح ایده رجحان‌های آشکار بحث‌های بی‌پایان اقتصاددانان حول منحنی مطلوبیت‌های شخصی، مطلوبیت نهایی و ... - که مابعدالطبیعی می‌نمود - پایان بخشد. (حسینی، ۱۳۸۲)

۴. یکی از معماهای تاریخ اندیشه اقتصاد رفاه این است که پیگو چرا نسبت به بحث متقدم عدم امکان مقایسه‌پذیری مطلوبیت‌های شخصی بی‌تفاوت بوده است.



از طرفی می‌توان مهم‌ترین علت گرایش رابینز به پارتو این بود که پروژه پارتو را برای مهم‌ترین دغدغه خود یعنی استقرار اقتصاد رفاه اثباتی مناسب می‌دید. البته علی‌رغم این تصور عمومی که ورود بحث تمایز اثباتی-هنجاری در اقتصاد رفاه از سوی لیونل رابینز برای اولین بار صورت گرفته است، این بحث ابتدا از سوی مارشال مورد اشاره قرار گرفته است. اما ظهور لیونل رابینز همزمان بود با اوج‌گیری رویکرد پوزیتیویستی (Positive Approach) در عرصه علوم انسانی و از این رو رابینز با تکیه بر مبادی پارتو، مباحث مارشال را از حیث اثباتی یا هنجاری بودن اقتصاد رفاه مورد پیگیری بیشتری قرار داد. پس از تلاش نظریه-پردازان اقتصاد رفاه جدید مانند رابینز و دیگر اقتصاددانان دارای گرایش پوزیتیویستی تا حد زیادی این مطلب مورد پذیرش قرار گرفت که مباحث اقتصاد رفاه جدید در حوزه اقتصاد اثباتی جای دارد. در واقع اقتصاددانان به این نتیجه رسیدند که مباحث مربوط به کارایی در اقتصاد رفاه به حوزه اقتصاد اثباتی مربوط است و مباحث مربوط به برابری و توزیع به حوزه اقتصاد هنجاری. بنابراین قضایای بنیادین اقتصاد رفاه و مباحث مربوط به بهینگی همگی معطوف به اقتصاد ارزش‌خنثی (Value-neutral) بوده است و توابع رفاه اجتماعی برگسون به حوزه اقتصاد هنجاری و ارزشی. به عبارت دیگر پارتو و یا رابینز ایرادی به وارد کردن ملاحظات اخلاقی و اجتماعی و حتی مقایسه بین فردی رفاه نمی‌گرفتند، بلکه در واقع در ذیل یک رویکرد روش‌شناختی معتقد بودند که برخلاف تصور رایج، اعتبار قانون نزولی

را مفروض داشت، تصور می‌کرد مطلوبیت نهایی (Marginal Utility) درآمد برای فقرا نسبت به ثروتمندان بیشتر است و بنابراین سیاست معطوف به بازتوزیع سرجمع رفاه اجتماعی را افزایش می‌دهد. هم‌چنین پیگو سهم زیادی در ادبیات شکل‌گرفته در باب مقوله شکست بازار (Market Failure) و یا درونی کردن آثار خارجی (Internalizing Externality) دارد. بدین ترتیب این‌گونه بود که مشارکت پیگو در بازشناسی آثار اجتماعی (Social Effect) تولید کالای اقتصادی در اقتصاد رفاه رونمایی گردید. پیگو به دلیلی بیماری نتوانست به خوبی پروژه‌های علمی خود را به نهایت برساند. اثر اصلی وی در سال ۱۹۲۰ منتشر شده است. لازم به ذکر است پیروان پارتو متأثر از وی مباحث پیگو را به ماهیت منشوری متهم نمودند. نکته قابل توجه این است که رویکرد پیگو و مارشال در اقتصاد رفاه به هر علتی به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت، عدم توجه به دستاورد پارتو مبنی بر عدم مقایسه‌پذیری مطلوبیت افراد باشد- با عنوان اقتصاد رفاه قدیم (Old Welfare Economics) معروف شده است. در پایان باید به این موضوع اشاره نمود که در نهایت این رویکرد پارتو بود که از ابتدای دهه ۱۹۳۰ به عنوان رویکرد مختار برگزیده شد. در این راستا لیونل رابینز (Lionel Robbins) بیشترین نقش را ایفا نموده است.

۳-۲. لیونل رابینز

رابینز در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۵ در طی مقاله‌هایی مرگ اقتصاد رفاه پیگویی را اعلام نمود.



راستای محدود کردن بحث اقتصادی در ظل پوزیتیویسم سعی نمود -صرف نظر از این که او موفق شد یا خیر- هرگونه بحث گرانبار از ارزش (Value-laden) را از اقتصاد رفاه بیرون نماید. در واقع یکی از دلالت‌های اساسی رویکرد رابینز این بود که علم اقتصاد از شأن ابزاری در دست سیاست‌مداران به ماهیتی علمی و ارزش‌خندی بدل می‌گشت. رابینز به دنبال احیای قاعده اتفاق‌آرا یا همان اجماع پارتویی بود و می‌خواست این مقوله را به مثابه دروازه‌ای آهنین برای ورودی تحلیل‌های اقتصادی قرار دهد. رابینز عملاً با انتقال مباحث اقتصاددانان بر روی ترجیحات (Preferences) افراد به جای مطلوبیت به‌عنوان واحد تحلیل (Base Of Analysis) که باید به مثابه نماینده تام مقوله رفاه همواره پیشینه گردد، مهم‌ترین مشارکت را در پروژه اثباتی‌سازی اقتصاد رفاه انجام داد.^۵

از آنجاکه این انتقال خیلی مهم است به‌طور خلاصه در اینجا به پیشینه آن می‌پردازیم. اقتصاد رفاه به‌طور مشخص در درون چارچوب و رویکرد مشخصی از فلسفه اخلاق یعنی رویکرد پیامدگرا (Consequential) نضج یافته است. البته

بودن مطلوبیت نهایی (Diminishing of Marginal Utility)، نمی‌تواند دستاویز «ادعای تصرف علمی در موضوع توزیع رفاه» باشد. بنابراین بحث توزیع بایستی از دایره شمولیت قوانین اثباتی خارج شده و بنا بر معیارهای اجتماعی و اجتماعی در مورد آن تصمیم‌گیری شود. پرواضح است در این صورت نمی‌توان از قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی به مثابه معیاریکه سیاست اجتماعی در مورد توزیع رفاهی نام برد. (تمدن جهرمی، ۱۳۶۶)

اگر بخواهیم مهم‌ترین مشارکت رابینز را در اقتصاد رفاه درک نماییم، نیازمند آن هستیم که بدانیم در قرن نوزدهم در باب معنای رفاه مباحث بسیاری بین فلاسفه اجتماعی و مخصوصاً اقتصاددانان -که در قرن نوزدهم جزوی از آنها بودند- درگرفته بود. جرمی بنتام بر لذت، جان استوارت میل بر دریافتی کیفی تراز لذت یا خوشی و... تأکید می‌کردند. رابینز برای حفظ اعتبار اقتصاد رفاه سعی نمود با پاک کردن مسئله چیستی رفاه، در ضمن یک رویکرد خنثی، رفاه را تحقق ترجیحات فرد آدمی بپندارد. در واقع رابینز در

۵. بحث اثباتی یا هنجاری بودن ماهیت اقتصاد رفاه بحثی بسیار پردامنه است و در این مجال نمی‌توان حق این بحث را ادا کرد. روش‌شناسان و فیلسوفان اقتصادی عموماً خود را ملزم می‌دانند در این موضوع ورود پیدا کنند. اما مبادی مختلف فیلسوفان اقتصادی مانع بزرگی بر سر نیل به اجماع در این موضوع است. برای مثال می‌توان به بحث‌های پردامنه بین بلاگ و هنیپ‌مان (Pieter Hennipman) اشاره کرد. از دید دیوید هندس (David Hands) تلقی خاص و مبهم بلاگ از مفهوم هنجاری سهم زیادی در طولانی شدن بحث میان وی و هنیپ‌مان دارد. البته وی در نهایت سعی می‌کند به بلاگ نزدیک شده و اقتصاد رفاه را ماهیتاً متعلق به اقتصاد هنجاری بپندارد، هرچند نظر وی در مورد مؤلفه‌های هنجاری اقتصاد رفاه با نظر بلاگ یکسان نیست. از نظر دیوید هندس این عقلانیت است که ترم اخلاقی و ارزشی اقتصاد رفاه است. در واقع اقتصاد رفاه از اساس بر پایه عقلانیت بنا شده است. از آن جا که عقلانیت مورد نظر اقتصاددانان معنای خاصی از عقلانیت عقل ابزاری - را مراد می‌نماید، از اساس هنجاری است و بدین ترتیب ساختمانی که بر وی بنا شده -اقتصاد رفاه- ماهیتاً هنجاری است.



مکتب را در مقابل دیدگاه خود گرا قرار می‌دهد. بنابراین در اقتصاد متعارف عقیده بر این است که این بیشترین مطلوبیت کل یا بیشترین خیر جمعی، از طریق خودگروانه تحقق می‌یابد. افرادی نظیر بنتام بر مبنای لذت‌گروانه، لذت را معیار دانستند و جان استوارت میل از سویی به ضعف ناشی از سیطره کمیت بر آموزه بنتام پی برد و معتقد بود که برای داشتن تصویر و درکی مناسب از خیر یا همان معیار داوری باید، کیفیت‌ها را نیز در نظر گرفت. در واقع رایینز برای فرار از مباحث بی‌شماری که حول این موضوعات بدان‌ها دامن زده می‌شد، مبنای ترجیحات را ارائه نمود.

در اقتصاد رفاه متعارف، ارزیابی اقدامات و سیاست‌های اقتصادی تنها، از طریق ارزیابی نتایج و پیامدها انجام می‌شود و نه ارزیابی فرآیندها و در ارزیابی نتایج و پیامدها تنها، به پیامدهای رفاهی توجه می‌شود؛ بنابراین، تمامی چیزهای ارزشمند صرفاً در رفاه خلاصه می‌شود. رفاه ارضاء و تأمین ترجیحات دانسته می‌شود. آنچه منافع و مصالح اجتماعی خوانده می‌شود یا چیزهای موهوم و فاقد معنا تصور می‌شود یا صرفاً، وسایل و ابزارهایی است در جهت منافع افراد یعنی ارضاء و تأمین ترجیحاتشان؛ ترجیحاتی که تقویم‌های بازاری یا شبه‌بازاری آن‌ها را نمایندگی می‌کند. در اینجا، دیدگاه لیبرال و دولت حداقلی اقتصاد متعارف کاملاً آشکار است که حاکی از دیدگاه ضدپدرسالارانه‌ی (Egoistic) حاکم بر اقتصاد متعارف است. این دیدگاه، به‌نوعی، بیانگر اصل پیش‌گفته است که هر کس بهترین داور برای مصالح خویش است.

سنت‌های دیگری از قبیل وظیفه‌گرایی (Deontology) -جان رالز (John Rawls)، دورکین (Ronald Dworkin) و...- و هم‌چنین قرائت‌های پیچیده‌تری از پیامدگرایی -آمارتیا سن و...- نیز به‌طور مشخص در چارچوب رفاه اجتماعی مخصوصاً در نیم‌قرن اخیر دارای آورده‌های چشمگیری هستند. پیامدگرایی مکتبی است که درستی یا نادرستی، روایی یا ناروایی افعال را برحسب ارزش پیامدهای آن‌ها ارزیابی می‌کند؛ بنابراین، فعلی که به‌خودی‌خود، نادرست به نظر می‌رسد (مانند نقض عهد)، اگر نتایج خوبی داشته باشد، درست و روا خواهد بود (هولمز، ۱۳۸۲؛ اسلت، ۱۳۸۰؛ McNaughton: 1998).

اما ساده‌ترین شکل پیامدگرایی که پیامدگرایی عمل‌نگر خوانده می‌شود، می‌گوید که فعل یا اقدام درست آن عملی است که بیشترین پیامدهای خوب را داشته باشد. اما سؤال اساسی این است که نتایج خوب چیست؟ پاسخ‌های متفاوتی برای پاسخ بدین سؤال وجود دارد. اما رایج‌ترین و تأثیرگذارترین نحله‌ی فکری در چارچوب پیامدگرایی که در اقتصاد نیز مورد اقبال قرار گرفته، مطلوبیت‌گرایی است.

در این دیدگاه که بر لذت‌گرایی (Hedonism) و رفاه‌گرایی نیز مبتنی است، نتایج خوب آن‌هایی است که موجب لذت، خوشبختی یا رفاه باشد (Chappell v Crisp, 1988). مطلوبیت‌گرایی یا مکتب اصالت فایده‌نوعی پیامد گرایی است که مطلوبیت را معیار نهایی درباره‌ی درستی یا نادرستی، روایی یا ناروایی می‌داند. این

باید در نظر گرفته شود؟ اما از سوی دیگر خود معیار ترجیحات سؤالات عدیده‌ای را در پیش روی خود دارد که مک‌فرسون و هازمن به خوبی از بعضی از این سؤالات مهم در کتاب خود یاد کرده‌اند. از نظر ایشان اگرچه نمی‌توان انکار کرد که رفاه فرد با ارضاء و تأمین ترجیحات وی مرتبط است، اما یکی دانستن این دو کاملاً نادرست و ناموجه است. از نظر این دو این دیدگاه مستلزم آن است که اگر در جامعه، مستمندان و بیچارگان، هرچند از سر ناامیدی، به وضع موجود راضی باشند یا با التفات اندکی راضی شوند، و در مقابل، ثروتمندان و توانمندان با وجود برخورداری فراوان از مواهب، هنوز ترجیحاتشان ارضا نشده، اقدامات و سیاست‌های معطوف به افزایش و پیشینه‌سازی رفاه باید، به سمت ارضاء و تأمین ترجیحات ثروتمندان جهت‌گیری کند. (عربی، ۱۳۸۷)

هم‌چنین توجه به مبنای فردگرایانه (Individualistic) و تحویل‌گرایانه (Reductivistic) دیدگاه تحقق ترجیحات بسیار اساسی و مهم است. گاهی منظور از فردگرایی این است که آنچه وجود حقیقی دارد، فرد است و نهادهای، گروه‌ها و ... وجود حقیقی ندارند؛ این معنی فردگرایی هستی‌شناختی (Ontological Individualism) خوانده می‌شود (هازمن و مک فرسن، ۱۳۸۶) فردگرایی روش‌شناختی که بعد تبیینی (Explanatory) فردگرایی نیز خوانده می‌شود، بر آن است که برای تبیین پدیده‌های اقتصادی جوامع باید، به واحدهای خرد جامعه

بنابراین آنچه عموماً در بین اقتصاددانان، در قرن بیستم مدنظر قرار گرفته است، ارضاء و تأمین ترجیحات (Preference satisfaction) است. این معیار چیزی را صریحاً به‌عنوان خیر یا خوب ارائه نمی‌دهد، بلکه می‌گوید می‌توان از چیزی که فرد ترجیح می‌دهد، فهمید که آن را خوب می‌داند. صرف‌نظر از اینکه در اینجا، بین خیر و خوب و نفع شخصی فعلی خلط شده است، گویا نوعی تکثرگرایی را می‌پذیرد؛ چراکه ارزش‌های پذیرفته‌شده‌ی هر فرد یا جامعه، به‌طور عینی و طبیعی، در ترجیحاتشان منعکس می‌شود.^۶ این معیار قابل کمی شدن است (Little, 1973)؛ زیرا در اقتصاد، بر اساس نظریه‌ی انتخاب مصرف‌کننده، ترجیحات فرد در تقاضای او انعکاس می‌یابد و از این رو، تمایل به پرداخت به‌عنوان تقویم کمی آن قلمداد می‌شود. در مورد سایر عوامل اقتصادی نیز تقویم‌های بازاری می‌تواند شاخص ارضاء و تأمین ترجیحاتشان باشد.

البته برخلاف تصور رایج مشکلات موجود با ارائه این معیار به‌تمامه حل نگردید. این اشکالات از یک سو به مبنای همچنان مطلوبیت‌انگاره این معیار بازمی‌گردد: آیا دستیابی و محاسبه‌ی همه‌ی نتایج هر اقدام یا سیاستی ممکن است؟ منظور از نتایج عمل چیست؟ آیا نتایج بی‌واسطه مدنظر است یا نتایج باواسطه را نیز شامل می‌شود؟ نتایج باواسطه‌ی نزدیک یا دور؟ آیا منظور، نتایج فعلی است یا نتایج آتی را هم در برمی‌گیرد؟ تا چه زمان‌هایی نتایج آتی

۶. در واقع، این معیار بازتاب ارزش‌های اجتماعی لیبرال است.



نفع کسانی که از حرکت به وضعیت الف منتفع شده‌اند، به اندازه‌ای باشد که بتوانند زیان افراد زیان‌دیده را جبران کرده و بازهم نسبت به قبل، وضعیت بهتری داشته باشند. لازم به ذکر است لزومی به فعلیت رسیدن جبران هم نیست و فقط بحث امکان بالقوه جبران مطرح است. (تمدن جهرمی، ۱۳۶۶) هم‌چنین ایشان نیز ضمن نقدی که بر مطلوبیت شمارشی وارد نمودند، از لزوم کناره‌گیری تحلیل‌های اقتصادی از خوانش کاردینال مطلوبیت نهایی نیز دم زدند. ترتیب‌گرایی (Ordinalism) با رهبری هیکس و آلن در دهه ۱۹۳۰، به مخالفت با خوانش کاردینال مطلوبیت نهایی پرداختند. زیرا مطلوبیت نهایی طبق سنت نئوکلاسیک خود، دلالت بر اندازه‌پذیری دارد. هم‌چنین این نگاه ریاضی‌وار به مطلوبیت، مستلزم فرض پیوستگی است؛ درحالی‌که در واقعیت رفتار مصرفی فرد، هم قابل مشاهده و عینی است، و هم گسسته -یعنی برای مثال مطلوبیت اضافی حاصل از مصرف یک اسیلون سیب معنا ندارد-. بنابراین طبق سنت کاردینال، چون سیب یک کالای خوب است، پس ارزش دو سیب بیشتر از یک سیب است و ارزش سه سیب بیشتر از دو سیب و الخ. با توجه به این نکته، به جای اینکه مانند رویکرد کاردینال دم از «مطلوبیت کل» بزنیم، عنوان می‌داریم: مطلوبیت نهایی یک واحد کالای خوب، از مطلوبیت نهایی یک واحد کوچک‌تر از آن بالاتر است. هم‌چنین اگر مصرف یک کالا را در نظر بگیریم، مطلوبیت نهایی آن با افزایش عرضه کاهش می‌یابد که این دلالت بر تأیید بازدهی نهایی کاهنده دارد. پس دیگر نمی‌توان مطلوبیت کل را

یعنی افراد توجه شود. فردگرایی روش‌شناختی با دیدگاه عام‌تری در فلسفه علم پیوند می‌یابد که تحویل‌گرایی (Methodological Individualism) نامیده می‌شود. برای درک ماهیت چیزهای پیچیده، از طریق تحویل آن‌ها به تعاملات بین اجزای آن با تحویل آن‌ها به چیزهای ساده‌تر یا بنیادی‌تر، و هم موضوعی فلسفی است که می‌گوید یک سیستم پیچیده چیزی جز مجموع اجزایش نیست و تبیین آن می‌تواند به تبیین اجزای تشکیل‌دهنده آن تحویل شود. کل‌گرایی (holism) نقطه‌ی مقابل این دیدگاه است. این دیدگاه بر آن است که اشیا یا سیستم‌ها به‌مثابه یک کل، ویژگی‌هایی دارند که از طریق مجموع اجزایشان قابل تبیین نیست؛ ازاین‌رو، نه درک ماهیت آن‌ها صرفاً، به درک ماهیت اجزا و تبیین اجزا قابل تحویل نیست. گاهی از فردگرایی، بعد اخلاقی آن اراده می‌شود که فردگرایی اخلاقی خوانده می‌شود (همان). در این دیدگاه، هویت‌های اجتماعی، به‌خودی‌خود، هیچ اهمیت اخلاقی ندارند.

۴-۲. اقتصاددانان مابعد رایبیز

بعد از ظهور رایبیز و تثبیت نسبی رویکرد ترتیبی در اقتصاد رفاه، هیکس، آلن (Roy G. D. Allen) و کالدور (Nicholas Kaldor) برای حل کردن مشکلات رویکرد پارتو به تدوین معیار جبران (Compensation Criterion) یا معیار بهبود بالقوه پارتو (Potential Pareto Improvement) مبادرت ورزیدند. بر اساس این معیار، وضعیت الف بر ب ترجیح دارد؛ اگر



پرداخت که آیا واقعاً توابع رفاه اجتماعی می‌توانند نماینده مناسبی برای تابع ترجیحات اجتماعی (Social Preferences Function) باشند. هارسانی (John Harsanyi) نیز علاوه بر مشارکت در حوزه فلسفه اخلاق و ارتباط آن با اقتصاد رفاه و هم‌چنین توسعه رویکرد ترتیبی در مقابل رویکرد کمی مطلوبیت، توانست پیوند عمیقی میان مباحث اقتصاد رفاه و نظریه بازی برقرار سازد. اما با ظهور کنث آرو (Kenneth Arrow)، اقتصاددان برجسته مکتب انتخاب عمومی (Public Choice) یا رویکرد انتخاب اجتماعی (Social Choice) و نفی امکان منطقی نیل به انتخاب اجتماعی سازگار (Consistent) بار دیگر کفه معتقدین به ارزش خنثایی - از صفر تا صد - اقتصاد رفاه بر کفه منتقدان ارزش خنثایی اقتصاد رفاه چربید و البته قضیه سوم اقتصاد رفاه رونمایی گردید. قضیه سوم اقتصاد رفاه که از سوی کنث آرو معرفی گردد به قدری اذهان را به سوی خود جلب نمود که می‌توان به وی را به تنهایی به‌عنوان یکی از مؤسسين حوزه انتخاب اجتماعی و هم‌چنین یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های مکتب انتخاب عمومی نامید. لازم به ذکر است به دلیل اهمیت آرو و مخصوصاً قضیه عدم امکان (Arrows Impossibility Theorem) آرو در ادامه در قالب سرفصلی جداگانه بدان می‌پردازیم.

۱-۴-۲. کنث آرو

آرو معتقد است که هیچ قاعده تصمیم‌گیری جمعی وجود ندارد که بتواند ترجیحات افراد را با یکدیگر ترکیب کرده و آن را به یک نظم سازگار و

ملاک قرارداد و این مطلوبیت نهایی کاهنده است که مبنای عمل قرار می‌گیرد. (Rothbard, 1956: 10)

هم‌چنین رویکرد تحلیل هزینه-فایده (Cost - benefit Analysis) از دیگر ابزارآلاتی بود که درصدد کاربرد نمودن معیار پارتو برآمد. لرنر (۱۹۳۴ و ۱۹۴۴) با ارائه یک تصویر دقیق از مباحث پارتو صورت دقیق قضیه اول پارتو را که عبارت بود از نائل شدن تعادل رقابتی به کارآیی، به تصویر کشید. هم‌چنین لانگ (Oscar R. Lange) در سال ۱۹۴۲ و آرو در سال ۱۹۵۲ با استفاده از روش توپولوژی (Topology) به اثبات قضیه اول پارتو پرداختند. هم‌چنین لانگ و تیلور (Fred Manville Taylor) (1939) و لرنر (۱۹۴۴) قضیه دوم اقتصاد رفاه - که عبارت بود از این‌که بهینه پارتو به‌وسیله یک سیستم قیمت با انتقالات در موجودی‌های اولیه قابل حصول است - را بسط دادند. به‌عبارت‌دیگر ایشان مقوله تصمیم‌گیری و انتخاب فردی را در اقتصادهای مبتنی بر سیستم مرکزی را نیز مورد بررسی قرار دادند. از طرفی در اواخر دهه ۱۹۳۰ آبرام برگسون (Abram Bergson) با تدوین توابع رفاه اجتماعی (Social Welfare Function) که بر مبنای رویکرد فردگرایی روش‌شناختی از هم‌فزونی (Aggregation) توابع رفاه انفرادی (Personal) به دست می‌آمد، از منظری دیگر جای پای ارزش‌ها را حداقل در توابع رفاه اجتماعی حفظ نمود. در واقع وی درصدد بود مشکل اساسی رویکرد پارتو را که عبارت بود از بی‌توجهی به بحث توزیع، مورد بررسی قرار دهد. او به بحث در این باره



Y را بر Z ترجیح می دهند. بدین ترتیب بر طبق فرض تراییبی (Transitive) بایستی ترجیح X بر Z استنتاج گردد، اما به روشنی بر طبق قاعده اکثریت آراء، عکس این نتیجه از تابع رفاه اجتماعی فوق حاصل نمی شود. بنابراین به این نتیجه می رسیم که نیل به رفاه اجتماعی بر پایه قاعده اکثریت آراء ممکن نیست و تنها در جوامعی که قدرت در دست دیکتاتور است می توان از تابع رفاه اجتماعی سخن به میان آورد. در واقع از این منظر گرچه افراد توانای دارند بر اساس اولویت های ذهنی خود ترجیحات خود را رتبه بندی کنند، اما نمی توان قاعده ای را برای نیل جامعه به این اولویت گذاری یافت. لازم به ذکر است همواره ادبیات فلسفه سیاسی در دوره مدرن با این مسئله مواجه بوده است که دموکراسی به مثابه نظام برگزیده سیاسی در دوره مدرن چگونه می تواند ترتیبات اولویت بندی شده افراد را به نحوی موفقیت آمیز هم فزون کند. (Feldman, 2007:1) یکی از دلالت های اساسی قضیه عدم امکان تضعیف رویکردهایی بود که مدعی بودند به واسطه دموکراسی می توان از قدرت و سیطره بازار کاست و در پی حداکثر نمودن رفاه اجتماعی از طریق فرآیندهای غیربازاری یعنی رأی گیری برای سیاست های حمایتی اجتماعی و... بود.

هماهنگ جمعی تبدیل کند؛ به عبارت دیگر تابع سازگاری به نام تابع رفاه اجتماعی وجود ندارد. در واقع مجادلات بلندمدت در مورد ماهیت رفاه اجتماعی در اقتصاد رفاه جدید، کنش آرو را به این نتیجه گیری رهنمون ساخت که دسترسی به هرگونه روش عقلایی برای به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی ممکن نخواهد بود، مگر آنکه محدودیت های شدیدتری بر رتبه بندی ترجیحات (Preference Orderings) افراد در هر جامعه اعمال شود. این نتیجه گیری در اقتصاد رفاه با عنوان قضیه عدم امکان آرو و یا همان سومین قضیه بنیادین اقتصاد رفاه (Third Welfare Theorem) شناخته می شود. این قضیه به طور کلی نشان می دهد که با اتکا به قاعده اکثریت آراء نمی توان ترجیحات اجتماعی را رتبه بندی نمود. برای روشن شدن این قضیه می توان افراد C, B, A و هم چنین کالاهای X, Y, Z را در نظر بگیریم. فرض می کنیم هر یک از این افراد ترجیحاتی به شکل ذیل داشته باشند:

رتبه بندی ترجیحات			افراد
Z	Y	X	A
X	Z	Y	B
Y	X	Z	C

(جمسی و دیگران، ۱۳۸۴)

۲-۴-۲. سایر مباحث مابعد کنش آرو از طرف دیگر اما آمارتیا سن (Amartya Sen)،

همان طور که می بینیم بر طبق قاعده اکثریت آراء^۷، اکثریت افراد جامعه X را بر Y و هم چنین

۷. اساساً یکی از فروض آرو که قبل از شروع بحث مفروض است، نبود دیکتاتوری است. فروض دیگر فرض کامل بودن و فرض تراییبی تابع ترجیحات اجتماعی - به وام از فروض تابع ترجیحات فردی - فرض جمع پذیری ترجیحات فردی و... است.



بعضی از مواقع باید اختیارات خاصی را به دولت بدهیم، تا دولت از پس اهداف رفاهی خود برای افراد جامعه برآید. اما وی در این راستا رویکردی سوای رویکرد امثال بنتام و میل را اختیار کرده است.

او برخلاف بنتام و میل که بیشترین خیر را برای بیشترین افراد خواستار بودند، عقیده داشت که می‌بایست فشار و رنج قابل اجتناب را به حداقل برسانیم. او برای رسیدن به این اهداف استراتژی «مهندسی اجتماعی تدریجی» را پیشنهاد می‌کند. از نظر پوپر اگرچه میل و بنتام طرفدار حکومت حداقلی بودند ولی پیروی از ایده‌های ایشان در جامعه به استبداد می‌انجامد، چراکه بیشینه کردن رفاه متضمن مینا قرار دادن یک ایده خاص در باب زندگی است که به‌وضوح با مبانی لیبرالیسم ناسازگار است. از نظر وی در بین همه آرمان‌های سیاسی، آرمان شاد و سعادت‌مند ساختن مردم احتمالاً خطرناک‌ترین آرمان‌هاست. چنین آرمانی به کوشش برای تحمیل ارزش‌ها والاتر ما بر دیگران می‌انجامد. چنین آرمانی به آرمان‌گرایی و گرایش‌های رمانتیکی منجر می‌شود. ما اطمینان داریم که همگان در جامعه کامل و زیبا و خیالی ما خوشبخت خواهند بود و بی‌شک اگر ما یکدیگر را دوست بداریم بهشت بر روی زمین برقرار خواهد شد... اما کوشش برای برقراری بهشت بر روی زمین در عوض دوزخ به پا می‌کند، به عدم مدارا می‌انجامد و به تأمین رستگاری از طریق برقراری دستگاه تفتیش عقاید منجر می‌شود. (پوپر، ۱۳۷۷)

از همین رو توصیه وی بدین ترتیب تقریر

به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان قرن بیستم سعی کرد مجادلات بی‌پایان این حوزه را تا حدی به سرانجام رساند که ما به علت اهمیت وی بخش جداگانه‌ای را به وی اختصاص داده‌ایم.

درنهایت کنث آرو، جیمز بوکانان (James Buchanan)، رونالد کوز (Ronald Coase)، جان هارسانی، آمارتیا سن و... از بزرگان این رشته هستند که موفق به دریافت جایزه نوبل گردیده‌اند. نکته مهم این است که در همین دوران - نیمه اول قرن بیستم - سایر اندیشمندان اجتماعی نیز به‌تناوب به بحث‌های اقتصاد رفاه وارد شده‌اند. در اینجا برای نمونه به برخی از بحث‌های پوپر (Karl Popper) اشاره کرده و سعی می‌کنیم نحوه مواجهه افرادی نظیر رالز، نوزیک (Robert Nozick) و... را با موضوعات اقتصاد رفاه مورد بررسی قرار دهیم.

۲-۵. سایر اندیشمندان اجتماعی

۲-۵-۱. پوپر

پوپر نیز متأثر از رایینز معتقد بود تحقق ترجیحات بایستی جایگزین دیدگاه مطلوبیت گردد. اما وی از آنجاکه فیلسوف سیاسی نیز بود با آگاهی از هژمونی روزافزون مارکسیسم در آن دوره، بر وظیفه دولت مبنی بر تحقق رفاه حداکثری تأکید می‌کرد. پوپر برخلاف بسیاری دیگر از لیبرال‌ها که با هرگونه پدرسالاری دولت مخالفت می‌کنند، بر آن است تا وجوهی از آن را که برای ایجاد جامعه‌ای کمتر محروم لازم است، حفظ شود. پوپر وجود دولت را ضروری می‌داند و حتی بر این عقیده است که در



دولت واگذاشته نشود. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۲۰)
در این راستا پوپر به دلالت‌های رویکرد خود
واقف است. یکی از این دلالت‌ها این است که
بالاخره قائل شدن نقش حمایتگری برای دولت به
هر ترتیب متضمن در نظر گرفتن وجهی -هرچند
حداقلی- از پدرسالاری برای دولت است. (پوپر،
۱۳۷۶: ۱۲۶)

۲-۵-۲. فیلسوفان سیاسی قرن بیستم
ما در اینجا برای رعایت اختصار دو تن از فیلسوفان
پراوازه قرن بیستم یعنی رالز و نوزیک را مورد بررسی
قرار می‌دهیم. دلیل ما برای این انتخاب این است
که رالز مهم‌ترین ضربه‌ها را به پیکره اقتصاد رفاه
مخصوصاً از حیث نقد فایده‌گرایی وارد نموده
است و عملاً در مسیری متمایز توانسته است
سیاست اجتماعی را به سمت برابری رهنمون
شود. از سویی نوزیک نیز حملات زیادی را به
اقتصاد رفاه داشته است، منتهی از محملی دیگر
نسبت به رالز. اگر رالز اقتصاد رفاه را از نائل شدن
به برابری و خیر اجتماعی ناتوان می‌داند، نوزیک
اقتصاد رفاه را توجیه‌کننده حضور دولت در اقتصاد
می‌داند؛ حضوری که در دسر زان خواهد بود.
نوزیک به همراه هایک ثابت کردند دفاع از بازار
آزاد صرفاً محدود به دامنه‌های فایده-باوری نیست
و از همین رو توجه به آن‌ها مفید فایده است.

۱-۲-۵-۲. رالز

بی‌شک رالز اگر مهم‌ترین فیلسوف سیاسی و
اخلاق قرن بیستم نباشد یکی از مهم‌ترین

می‌شود که به جای کوشش در جهت ایجاد
آرمان‌شهر (Utopia)، باید نارسایی‌های موجود را
دفع کنیم. مشخص و معین کردن مسائل و
مشکلات اجتماعی و توافق بر سر آن‌ها بسیار
ساده‌تر است... درد ورنج، بی‌عدالتی و پیش‌گیری
از آن‌ها... مسائل ابدی، اطلاقی و عمومی
هستند... هرچه باشد، مسائل و مشکلات
پدیده‌هایی هستند که ما تجربه کرده‌ایم و اکثراً بر
سر آن‌ها تفاهم داریم. (لسناف، ۱۳۷۸: ۲۹۴)
هیچ‌کس نباید به مروت دیگران واگذاشته شود،
بلکه باید حق برخورداری از حمایت دولت را
داشته باشد (همان: ۳۲۰) پوپر مخصوصاً به
آزادی اقتصادی اشاره می‌کند که استثمار و
بهره‌کشی بدون قید فقیران را به وسیله اغنیاء ممکن
می‌سازد و نتیجه این آزادی اقتصادی، فقر بیشتر
فقیران است (مگی، ۱۳۵۹: ۱۰۶) نایستی اجازه
داد که قدرت اقتصادی بر قدرت سیاسی چیره
شود، اگر ضروری بود بایستی با قدرت سیاسی با
آن درافتاد و تحت مهارش درآورد. علیرغم نظر
مارکس که سیاست و دولت اساساً ناتوان است و
اقتصاد است که آن‌ها را معین می‌کند، در عمل تا
حدود زیادی قدرت سیاسی توانسته است قدرت
اقتصادی را مهار کند و در درازمدت موفق هم بوده
است. اما شوق پوپر را برای مداخله‌جویی دول این
ترس و واهمه را تعدیل می‌کند که اگر این
مداخله‌جویی هم بی‌مهار باشد منجر به پدید آمدن
دولتی فوق قدرتمند خواهد شد. بنابراین، تجویز
او این است که مداخله دولت محدود به لوازم
عدالت و آزادی یکسان گردد و فقط از طریق قوانین
جاری اعمال گردد و به میل و اختیار مقامات



جامعه آمریکا بنگریم می‌بینیم که در این دوره فایده‌باوران تقریباً دارای هژمونی خاصی در محیط‌های آکادمیک و سیاست‌گذاری هستند. لیبرالیسم مبتنی بر فایده‌باوری در این دوره بیش از گذشته با تکیه بر قدرت سیاسی - مثل تاجر و ریگان - سر برمی‌آورد و بیش از گذشته سخن از «مهم‌ل بودن عدالت» می‌گوید. هم‌چنین از سویی با اوج‌گیری اندیشمندان پست‌مدرن ارائه طرح‌های جهان‌شمول و کلی زیر سؤال رفته است. رالز که در این شرایط به‌خوبی از بحران موجود در زیست‌بوم خود آگاه است سعی می‌کند با اجماعی «فارغ از مبانی فلسفی در میان شهروندان» این مسئله را چاره‌کند. رالز از یک سو لیبرالیسم را از اصل سود و لذت می‌رهاند. او با تکیه بر کانت نشان می‌دهد که انسان‌ها در ذات و ماهیت خود می‌توانند بدون این که به نفع و غایتی بنگرند، تصمیماتی عقلایی و عادلانه بگیرند. رالز نقص لیبرال دموکراسی به روایت فایده‌باوران را از طریق رجوع به کانت و نحوی هم‌نویی با پراگماتیسم زمان خود حل می‌کند. بر اساس این روایت سود و لذت از جامعه خارج نمی‌شوند ولی دیگر نه اصل و مبنا بلکه نتیجه قراردادی می‌شوند که ناظر به هیچ غایت و غرضی نبوده است. (داوری، ۱۳۸۶:۷)^۸

از سویی دیگر رالز علیرغم تساوی‌گرایان (Egalitarian)، برابری را چنان تعریف می‌کند که تعریف او را می‌توان بر روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی آمریکا ناظر دانست. او اختلاف درآمدها را منافی عدالت و برابری نمی‌داند (همان: ۶)، ولی سعی دارد تا حد ممکن

آن‌هاست. البته قرن بیستم به واسطه‌ی فیلسوفان برجسته‌ی اخلاق و سیاست شناخته نمی‌شود و این برخلاف قرن هفدهم - هابز، لایب‌تیز و لاک - ، قرن هجدهم - هیوم، اسمیت، روسو و کانت - و قرن نوزدهم - هگل، بنتام، میل، مارکس، سیجویک و نیچه - است. اما رالز با هر نگاه یکی از مؤثرترین فیلسوفان است و هر کسی که بخواهد سخنی در باب عدالت بگوید ناچار از رجوع به اوست. آثار رالز بر مباحث جاری در عدالت سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی مؤثر است و همین تأثیر در حوزه‌ی فلسفه‌ی اخلاق نیز وجود دارد. موضع او به‌عنوان یک دفاع معاصر از سنت لیبرال به شمار آمده است. نظریه‌ی عدالت هم‌چون انصاف (Justice as Fairness) او، جامعه‌ای را با شهروندانی آزاد به تصویر می‌کشد که از حقوق اولیه‌ی خود به‌طور مساوی برخوردار بوده و با یکدیگر در یک نظام اقتصادی تساوی‌گرا (Egalitarian) همکاری می‌کنند. شرح او از لیبرالیسم سیاسی (Political Liberalism)، که کاربرد مشروع قدرت سیاسی را در دموکراسی مطرح می‌کند، در پی آن است تا نشان دهد چگونه وحدتی پایدار می‌تواند علی‌رغم تکثر جهان‌بینی‌هایی که نهادهای آزاد اجازه آن را می‌دهند، محقق شود. نوشته‌های او در باب قانون مردمان (Law's of People) این نظریه‌ها را به سیاست خارجی لیبرال با هدف تصویر چگونگی امکان یک نظام بین‌الملل صلح‌آمیز و سازش‌پذیر توسعه می‌دهد (Wenar, 2008).

اگر به‌خوبی به زمینه‌های موجود در بطن

۸. مندرج در مقدمه ترجمه شده کتاب عدالت جان رالز



توجه به فرآیند منتهی به نتیجه- اقتصاد رفاه را نیز با همین اتهام می‌راند. از نظر وی باید به فرآیندهای شکل‌گیری ثروت توجه کرد و با تعبیه اصولی ناظر به این فرآیندها از دخالت کردن در نتیجه پرهیز نمود. بنابراین مهم است بدانیم نوزیک برخلاف طیف اکثریت مدافعان بازار آزاد از منظر فایده‌گرایی یا پیامدگرایی به دفاع از بازار آزاد نمی‌پردازد. باین‌همه، مفروضات و مقدمات او، نتیجه‌گیری‌ها و نظریه‌ی او، همگی، بسیار متفاوت از آن‌را هستند و نوزیک در واقع از منتقدان جدی رالز است. کتاب وی استدلالی است در دفاع از اختیارگرایی افراطی (Radical Libertarianism). «دولت حداقل» (Minimal State) نوزیک وظایف بسیار محدودی مانند حفاظت از فرد در برابر زور، دزدی، کلاه‌برداری، تنفیذ قراردادهای و چیزهایی از این قبیل دارد. فراتر از هر چیز، این دولت دولتی است که مطلقاً از وارد شدن در حوزه بازتوزیع اقتصادی به هر شکل و در هر شرایطی منع شده است. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۶۲) در واقع این نظریه با این موضوع مرتبط است که دولت، علی‌الاصول نقش یک شبگرد (Watchman) را دارد که شهروندان را در برابر دزدی، خشونت، تقلب، یا تخلف از قراردادهای و مانند آن حفظ می‌کند. این یک نقش تعدیلی است. نوزیک را می‌توان حداقل‌مابین آنارشیزم کلاسیک (Classical Anarchism) یعنی امثال روتبارد (Murray N. Rothbard) و لیبرالیسم میانه قرن بیستم یعنی نمایندگانی مثل رالز، دورکین و... دانست. او از یک‌سو از

روند پیشرفت طوری نباشد که طبقات پایین اجتماع بیشتر متضرر شوند.

۲-۲-۵-۲. نوزیک

نوزیک هم، مانند رالز مدعی است که از کانت (Kant) الهام گرفته است. نظریه تقدم حق بر خیر (Priority of self over its ends) که از جانب فلسفه اخلاق کانت به شدت حمایت شده است و اکثر کانتی‌ها و لیبرال‌های معروف همچون رالز بدان معتقدند یکی از این نشانه‌هاست. به‌طور مشخص نوزیک جانب وظیفه‌گرایی را نسبت به فایده‌باوری و مادر آن یعنی پیامدگرایی می‌گیرد و بدین ترتیب از خیل عظیم وفاداران اقتصاد رفاه قرن نوزدهم و بیستم ساز جدایی می‌زند. اقتصاد رفاه مسلط استدلال می‌کند که می‌توان حقوق فردی را به‌حق قربانی خیر و مصلحت جامعه کرد، اما نوزیک به‌هیچ‌روی با این استدلال موافق نیست. هیچ خیر اجتماعی برتری نیست که بتوان بدین طریق آن را ارتقا داد، فقط افراد جدا از همی هستند که از خیرها برخوردار و بهره‌مند و از شرور و پلیدی‌ها متضرر می‌شوند. بدین ترتیب ماهیت فردگرایانه نوزیک نیز به‌خوبی عیان شده است. جامعه از خود وجود اجتماعی مستقلی ندارد که به خاطر خیر خویش پذیرای قربانی و فداکاری بشود. سخن گفتن از خیر همگانی اجتماعی نادیده گرفتن این حقیقت است. (نوزیک، ۱۳۷۴: ۱۷۴)^۹ نوزیک در ضمن نقد کلی رویکردهای معطوف به نتیجه‌نهایی در مقابل

۹. مندرج در مایکل ساندل (۱۳۷۴)



مباحث مربوط به شکست بازار و روش پیگو در اقتصاد رفاه که جای زیادی را برای عرصه بازتوزیع اقتصادی می‌گشود، از جمله آثار این موضوع هستند. هم‌چنین وقوع بحران بزرگ (Great Depression) و ظهور کینز (John Maynard Keynes) که بیش از گذشته بر طبل دخالت دولت در اقتصاد می‌کوبید عاملی بود تا وجه سیاست‌گذارانه اقتصاد رفاه بیش‌ازپیش تقویت شود. (تمدن چهارمی، ۱۳۶۶) بر این مبنای حتی خیلی از اقتصاددانان مثل جان نین‌برگن (Jan Tinbergen) (1961) اقتصاد رفاه را به مثابه مبنایی برای یافتن یک نظام اقتصادی حد مطلوب معرفی می‌کنند. به همین سیاق بدیهی است با سربرآوردن مجدد راست‌های جدید و مخصوصاً طرفداران مکتب اتریش اقتصاد رفاه از جهات گوناگونی مورد حمله قرار گرفت. جالب‌توجه است که یکی از محمل‌های حمله به اقتصاد رفاه از سوی اقتصاددانان طرفدار مکتب اتریش - آلن پیکاک (Alan T. Peacock) و جان راولی (Charles K. Rowley) (1975) در کتاب اقتصاد رفاه: یک بازگویی لیبرال (Welfare Economics: A Liberal Restatement) - ماهیت هنجاری و نه اثباتی اقتصاد رفاه بوده است. (به نقل از تمدن چهارمی، ۱۳۶۶)

هم‌چنین وقوع انقلاب پوزیتیویستی در قرن بیستم و ورود آن به رشته اقتصاد به وسیله لیونل رابینز آثار زیادی بر خط سیر اقتصاد رفاه بر جای گذاشت. (Hands, 2009) البته همان‌طور که ریشه‌های پوزیتیویسم در قرن نوزدهم یافت می‌شود ریشه‌های علاقه اقتصاددانان به وجه

آنارشیسم عدول می‌کند و از سوی دیگر تن به دلالت‌های گسترده رویکرد لیبرال میانه در عرصه سیاست و اقتصاد نمی‌دهد. بنابراین او به همراه هایک از مهم‌ترین فیلسوفان سیاسی اختیارگرا می‌باشد. البته او به همراه هایک همیشه علاقه‌مند بودند از آن‌ها با عنوان لیبرال کلاسیک یاد شود. اگرچه شبکه واژگانی مورد استفاده وی، او را به بیرون از اقتصاد رفاه می‌کشاند، فردگرایی و اندیشه سفت‌وسخت ضد دولت‌گرایی وی، نظریه‌پردازان اجتماعی را متوجه این امر ساخت که بسیاری از اهداف رفاهی می‌تواند خارج از سازوکار رسمی دولت نیز ارضا شود. (بری، ۱۳۸۹: ۱۶۱)

۳. اثر انقلاب‌های ایدئولوژیک قرن بیستم در تغییرات اقتصاد رفاه

در این قسمت اثر انقلاب‌های ایدئولوژیک قرن بیستم را بر اقتصاد رفاه مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. انقلاب‌های ایدئولوژیک لزوماً به انقلاب‌های سیاسی محدود نمی‌شوند. انقلاب سوسیالیستی و مارکسیستی که البته ریشه در قرن نوزدهم داشت و هم‌چنین انقلاب پوزیتیویستی (Positive Revolution) بیشترین تأثیرات را بر پیکره اقتصاد رفاه گذارده‌اند.

انقلاب سوسیالیستی و مارکسیستی به‌طور مشخص بر موجودیت و اهداف اقتصاد رفاه مؤثر بود. در شرایطی که دولت‌های مارکسیستی از مالکیت عمومی (Public Ownership) و حضور گسترده دولت در اقتصاد دم می‌زدند، اقتصاد رفاه به‌ناچار باید حوزه‌ای حداقلی برای حضور دولت را به رسمیت می‌شناخت. مشخصاً



۴. انقلاب پارادایمی در اقتصاد رفاه با ظهور

آمارتیا سن

آمارتیا سن اقتصاددان برجسته هندی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸، یکی از مؤثرترین اقتصاددانانی است که در نیل مطالعات اقتصاد رفاه به سمت رویکردهای بین‌رشته‌ای (Inter-disciplinary) و چندرشته‌ای (Multi-disciplinary) مشارکت گسترده‌ای نموده است. آمارتیا سن اگرچه در حوزه‌های زیادی از توسعه گرفته تا موضوعات فلسفه اخلاق، ورود کرده است، اما مهم‌ترین کتاب خود یعنی انتخاب جمعی و رفاه اجتماعی را در خلال موضوع اقتصاد رفاه و مشخصاً انتخاب اجتماعی منتشر ساخته است. سن به‌طور مشخص در این کتاب اثر زیادی در رفع بدبینی نسبت به قاعده رأی اکثریت، در موضوع هم‌فرونی ترجیحات فردی و ارتباط آن با رفاه اجتماعی گذاشته است. در واقع سن با همکاری پراسانتا پاتانیک (Prasanta K. Pattanaik) شرایطی عمومی را تصریح نموده که بر اساس آن ناتراپایی‌های قاعده اکثریت حذف می‌گردد. اما شاید آن وجهی از کار سن که موجب شده است تا آن را به‌مثابه یک احیاگر در این عرصه مورد بازشناسی قرار دهند، درهم‌آمیختن دوباره فلسفه و اقتصاد است که منجر به پررنگ شدن بُعد ارزشی اقتصاد رفاه شده است. سن همانند اسمیت معتقد است، اقتصاد مدرن تا اندازه‌ای به‌عنوان شاخه‌ای از فلسفه اخلاق ظهور یافته است. سن برای اقتصاد دو منشأ قائل است: اخلاق (Ethics) و مهندسی (Engineering). چارچوب‌ها و محدودیت‌های اخلاقی اقتصاد به

علمی (Scientific) اقتصاد سیاسی نیز برای اولین بار در قرن نوزدهم و در قالب پروسه قلب‌واژه اقتصاد سیاسی (Political Economy) به اقتصاد (Economics) و در چارچوب مباحث والراس عیان گردید. (رابینز، ۱۳۸۴: ۴۰۵) لازم به ذکر است این موضوع همچنان در دستور کار اقتصاددانان قرار دارد، گرچه رفته‌رفته و متأثر از انقلاب روش‌شناسی که با ظهور توماس کوهن (Thomas Kuhn) و فایرابند (Paul Feyerabend) رخ داد، اعتقاد به وجه صرفاً اثباتی اقتصاد رفاه کم‌رنگ شده است. (Maki, 1997 v Keita, 2006)

هم‌چنین لازم است به تأثیراتی که ظهور نتوانکانتی‌ها مثل رالز، نوزیک و... در نیمه دوم قرن بیستم در عرصه فلسفه سیاسی و اجتماعی بر مباحث اقتصاد رفاه گذارد اشاره نماییم. همان‌طور که می‌دانیم اقتصاد رفاه به‌طور عمده لااقل قبل از ظهور سن به‌طور کامل در انحصار رویکرد اخلاقی پیامدگرا و مشخصاً مطلوبیت‌باوری بوده است. ولی بعد از ظهور افرادی نظیر رالز و اوج‌گیری دوباره وظیفه‌گرایی، سیر مباحث اقتصاد رفاه دچار رکودی نسبتاً اساسی گردید. در همین دوره بود که سن در تلاش برای نزدیک کردن رویکرد پیامدگرا به رویکرد وظیفه‌گرا از قبل تمهید رویکرد پیامدگرای جامع‌نگر، تا حدی توانست جانی دوباره در کالبد اقتصاد رفاه دمیده و آن را از خطر مرگ برهاند. به همین دلیل در درون چارچوب اقتصاد رفاه به‌وسیله آمارتیا سن انقلابی پارادایمی رخ داد که در ادامه به آن می‌پردازیم.



هم‌چنین علم به موضوعیت رویکرد پیامدگرا در اقتصاد رفاه از سوی دیگر به تبیین رویکرد نسبتاً میانه پیامدگرایی جامع‌نگر روی آورد. سن هم‌چنین متأثر از ایده‌های اولیه و همیشگی اش در باب فقر، آزادی و... مطالعات بسیاری را در مورد موضوعات قحطی، توسعه کشورهای جهان سوم و... انجام داد و در این زمینه شاخص‌های بسیاری را در زمینه سنجش نابرابری اجتماعی (Social Inequity)، مقایسه رفاه بین جوامع و... تدوین نمود. وی هم‌چنین در تعریف توابع رفاه اجتماعی با تأکید بر مسئله توزیع درآمد مشارکت زیادی داشته است. در واقع در اینجا باید به این نکته اشاره نماییم که کلیه مشارکت‌های وی در این زمینه به‌طور کلی در ذیل عنوان رویکرد توانمندی (Capability Approach) قابل شناسایی است. در واقع سن با معرفی این رویکرد توانست انقلاب مهمی را در عرصه اقتصاد رفاه و سایر حوزه‌های مرتبط مخصوصاً در فلسفه سیاسی ایجاد نماید. سن در ضمن معرفی این رویکرد بر توانمندی‌های آدمی یا قابلیت‌های وی تأکید نموده و بدین ترتیب به‌مثابه مخالفی قدرتمند در برابر رویکردهای منبع‌گرا (Resource-Based) مثل دورکین و رالز صف‌آرایی نمود. با اتکا بر این رویکرد، قدرت تبیینی سن در نسبت با رویکردهای رقیب در توضیح این مسئله افزایش می‌یابد که چرا افزایش درآمدها در مواقع بسیاری منجر به بهبود توانمندی افراد و یا حس توسعه‌یافتگی ایشان نمی‌شود. (Sen, 1992: 26-28, 36-38)

در واقع سن معتقد است برابر شدن درآمدها و سایر منابع مورد تأکید جریان‌های مختلف حوزه

بررسی انگیزش (Motivation)-یعنی اینکه یک فرد چگونه باید زندگی کند- و دستاوردهای اجتماعی (Social achievements) -خیر بشر- می‌پردازد. تکنیک‌های مهندسی، که اکنون بر اقتصاد تسلط یافته‌اند، بر وابستگی متقابل متغیرهای مهم تأکید دارند. سن معتقد است که برای داشتن توازن بهتر می‌بایست از طریق تقویت شاخه اخلاق اقتصاد، میان این دو شاخه مکمل تلاقی ایجاد شود. به‌علاوه وی معتقد است که تحلیل‌های خوش‌ساختار (Well-constructed) می‌توانند از فلسفه اخلاقی بهتر الهام بگیرند. (Peil and van Staveren, 2009: 484)

لازم به ذکر است با توجه به رگه‌هایی از پراگماتیسم (Pragmatism) در سن، فاصله‌های مشهور میان هست-باید (Is-Ought)، اثباتی-هنجاری (Positive-Normative) و... به رسمیت شناخته نمی‌شود. (پاتنام، ۱۳۸۵) سن (۱۹۹۲) دوباره مباحث پر دامنه اقتصاددانان کلاسیک حول مفاهیمی از قبیل ماهیت رفاه و نسبت آن با لذت، خوشی، مطلوبیت، توزیع، فقر (Poverty) و... را احیا کرد و توانست با ارائه نسخه جدیدی از پیامدگرایی با نام پیامدگرایی جامع‌نگر (Comprehensive Consequentialism) تا حدی از هجمه وظیفه‌گرایان نسبت به مطلوبیت‌گرایی (Utilitarianism) مثل جان رالز و... بکاهد. در واقع سن با علم به کاستی‌های رویکرد مطلوبیت‌گرا -که به‌نوعی می‌توان این‌گونه حکم نمود که اقتصاد رفاه کاملاً در بستر این رویکرد نضج یافته است-، از یک سو و



اگر بخواهیم تاریخ اقتصاد رفاه را به خوبی بشناسیم ناگزیریم تقسیم‌بندی اقتصاددانان ماقبل پارتو، از پارتو تا رابینز و از رابینز تا سن را به رسمیت بشناسیم. در این صورت از میان اقتصاددانان قبل از پارتو، ماندویل و اسمیت، در دوره دوم پارتو و پیگو، در دوره سوم علاوه بر شخص رابینز، آرو و در نهایت آمارتیا سن به عنوان مهم‌ترین شخصیت معاصر اقتصاد رفاه، مهم‌ترین شخصیت‌های اقتصاد رفاه هستند. هر رویکردی که به نوعی خود را در قالب اقتصاد رفاه معرفی می‌نماید، لاجرم بر مبانی خاصی از فلسفه محض و هم‌چنین فلسفه مضاف اعم از فلسفه اخلاق و... مبتنی است. طبیعت‌گرایی، ضدپدرسالاری، فردگرایی و تحویل‌گرایی از اساسی‌ترین مبانی اقتصاد رفاه هستند، در واقع گرچه در این حوزه شاهد نظریات متنوعی هستیم، همگی این نظریات بر مبانی فوق استوار شده‌اند. البته سن تا حد ممکن سعی کرد از تحویل‌گرایی فاصله بگیرد - البته وی از آنجاکه نهایتاً رفاه آدمی را به قابلیت‌ها و توانمندی‌هایش احواله می‌نماید، نهایتاً یک تحویل-گراست، هرچند سعی می‌کند محتوای خاصی را به مفهوم نسبتاً خنثای قابلیت تحمیل نکند - ولی به هر جهت به سایر مبانی پایبند بوده است. در واقع هر رویکردی که به نحوی مغایر با این مبانی بوده است عملاً به وسیله جامعه علمی اقتصاددانان رفاه به انزوا دچار شده است. این موضوع خود را در تقسیم‌بندی اقتصاد رفاه به جدید و قدیم نشان داده است. اقتصاد رفاه معمولاً با دوگانه سنتی و جدید مورد شناسایی قرار می‌گیرد. اقتصاد رفاه جدید عمدتاً به شاخه‌ای از اقتصاد رفاه گفته می‌شود که

عدالت و...، صرفاً از این حیث که به برابر شدن فرصت‌ها و سپس توانمندی‌ها کمک می‌کند، مهم است و از همین رو نمی‌توان درآمد را به عنوان معیار یکه (Lone) در بحث سیاست اجتماعی مورد توجه قرار داد. سن علی‌رغم احترامی که به کانت قائل است به هیچ رو خود را متعلق به سنت قراردگرایی (Contractarian) نمی‌داند و از این رو خود را متعلق به سنتی می‌داند که از نظر او در مقابل خط استدلالی قراردادیون در غرب ۳۰۰ سال اخیر - اسمیت، کندورسه (Condorcet)، بن‌تام، میل و... - متطور شده است. او این سنت را سنت مقایسه‌ای (Comparative) می‌نامد. سنتی که ادبیات مباحث انتخاب عمومی و صاحبان آن یعنی کنث آرو و... نیز مطابق با آن شکل گرفته است. این سنت برخلاف سنت کانتی قراردادگرا به دنبال استقرار نهادهای استعلایی (Transcendental Institutions) برای تبیین نظم اجتماعی نبوده است. (سن، ۱۳۹۰)

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اقتصاد رفاه به شاخه‌ای از علم اقتصاد اطلاق می‌شود که عهده‌دار تبیین چستی رفاه اجتماعی و چگونگی نائل شدن به آن است. از این منظر باید به این نکته توجه نمود که قلمرو اقتصاد رفاه نسبت به موضوع دولت رفاه متمایز است، هرچند اثر اقتصاد رفاه را بر ادبیات موضوع دولت رفاه نمی‌توان نادیده انگاشت. هم‌چنین اقتصاد رفاه نسبت به مجموعه مباحثی که در ذیل عنوان کلی‌تر رفاه صورت گرفته است، خاص‌تر است و در واقع به مثابه شاخه‌ای از علم اقتصاد متجلی شده است.

حقه اقلیت را مورد مذاکره قرار دهد- را وجهه همت اقتصاددانان رفاه قرار گرفته است. این موضوع به طور کامل در کارهای کنث آرو به عنوان قضیه عدم امکان مشاهده گردید. اقتصاد رفاه اساساً همگام با انقلاب‌های ایدئولوژیک و انقلاب‌های روش‌شناختی دچار تحول شده است. بنابراین طبیعی بود که اقتصاد رفاه در دوره تطوری خود همگام با ظهور دغدغه‌ها و مسائل پوزیتیویستی به شدت درگیر بحث اثباتی/هنجاری بوده است. هم‌چنین در دوره رونق مارکسیسم اقتصاددانان رفاه در پی تعبیری از اقتصاد رفاه بودند که چالش کمتری با مارکسیسم حداقل از حیث نتایج در بر داشته باشد. اقتصاد رفاه در دوره تطوری خود هم‌چنین با شاخه‌های نوظهور اقتصادی و اجتماعی از قبیل تئوری بازی‌ها-جان هارسانی-، انتخاب اجتماعی-کنث آرو و...- و انتخاب عمومی-کنث آرو، بوکانان و...-، توسعه سن و...- پیوندهای عمیقی برقرار نمود. اقتصاددانان رفاه در موارد متعدد جایزه نوبل اقتصاد را ردیافت کردند تا بدین ترتیب اقتصاد رفاه در زمره مهم‌ترین شاخه‌های اقتصاد قرار گیرد.

به مطلوبیت ترتیبی و نه شمارشی معتقدند. در واقع بیش از آن‌که مناقشه اخیر مناقشه‌ای علمی باشد مناقشه‌ای بر سر مبانی است، چراکه اقتصاد رفاه عملاً قدرت توجیه‌کنندگی طرفداران پدرسالاری- یعنی همه رویکردهای مارکسیستی، سوسیالیستی، سنت‌های ارسطویی روان‌شناختی و حکومتی و...- را افزایش می‌دهد. اقتصاد رفاه هم‌چنین در عمده خوانش‌هایش پیوند عمیقی با پیامدگرایی اخلاقی دارد؛ تا جایی که حتی آمارتیا سن منتقد اساسی رویکرد متعارف اقتصاد رفاه خود را ناگزیر از عطف به نوع خاصی از پیامدگرایی یعنی پیامدگرایی جامع‌نگر بداند. این پیوند به حدی عمیق است که حملات کوبنده وظیفه‌گرایی در نیمه دوم قرن بیستم نتوانست به طور اساسی جهت‌گیری اقتصاد رفاه مسلط را دگرگون سازد، هرچند آمارتیا سن با ابداع پیامدگرایی جامع‌نگر درصد رفوع و رجوع مسائلی بود که پیامدگرایی در مواجهه با وظیفه‌گرایی با آن مواجه گردیده بود. مبانی ضدپدرسالاری خود را در نیل موضوعات اقتصاد رفاه به سمت مسئله تصمیم‌گیری جمعی نمایان ساخته و نیل به دموکراسی حداکثری- بدین معنا که هیچ اکثریتی نمی‌تواند حقوق اساسی و

منابع:

الف: فارسی

۱. بری، نورمن، ۱۳۸۹: رفاه، ترجمه محمدرضا فرهادی‌پور، تهران، انتشارات آشیان، چاپ اول
۲. بلاگ، مارک، ۱۳۸۱، روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه غلامرضا آزاد، تهران، نشر نی، چاپ اول
۳. پانتام، هیلاری، ۱۳۸۵: فروپاشی دوگانگی واقعیت و ارزش، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول
۴. پلاگ، نیلز و کویست، یان، ۱۳۷۹: تأمین اجتماعی در اروپا: توسعه یا تعطیل؟، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، موسسه عالی پژوهش در تأمین اجتماعی، چاپ اول

۵. پتربیک، تونی، فیتز، ۱۳۸۱: نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون پور، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، چاپ اول
۶. پوپر، کارل، ۱۳۷۶، درس این قرن، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول
۷. ۱۳۷۷: جامعه باز و دشمنانش، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول
۸. پیغامی، عادل، ۱۳۸۹: مباحثی در مرزهای دانش اقتصاد اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، چاپ اول
۹. تمدن جهرمی، محمدحسین، ۱۳۶۶: آیا "اقتصاد رفاه لیبرالیستی" وجود دارد؟، تحقیقات اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران
۱۰. ساندل، مایکل، ۱۳۷۴: لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول
۱۱. جمسی، یوسف، محمد قاسمی و علی یوسفیان، ۱۳۸۴: مباحثی در باب انتخاب عمومی، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ اول
۱۲. حسینی، سیدرضا، ۱۳۸۲، مفروضات نظریه رفتار مصرف‌کننده در اقتصاد اسلامی، شماره ۹، بهار، مجله اقتصاد اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
۱۳. رایبزنز، لیونل، ۱۳۸۴: تاریخ اندیشه اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران، نشر نی، چاپ اول
۱۴. رالز، جان، ۱۳۸۶: نظریه عدالت، ترجمه محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی و با مقدمه استاد رضا داوری اردکانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول
۱۵. سن، آمارتیا، ۱۳۹۰: اندیشه عدالت، ترجمه هرمز همایون پور و وحید محمودی، تهران، انتشارات کندوکاو و انتشارات روشن، چاپ اول
۱۶. عربی، سیدهادی، ۱۳۷۸، بنیان‌های ارزشی اقتصاد رفاه، روش‌شناسی علوم انسانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، سال ۱۴، شماره ۵۷، صص ۲۹-۵۱
۱۷. فریدمن، میلتن، ۱۳۷۸: آزادی انتخاب، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی، تهران، نشر فرزانه، چاپ اول
۱۸. فولادیان، مجید، زینب فاطمی امین و محمد غفاری‌زاده، ۱۳۸۷، مبنای تئوریک دولت رفاه از دیدگاه پوپر، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان، صص ۱۴۱-۱۶۰
۱۹. لسناف، مابکل، ایچ، ۱۳۷۸: فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیبیمی، تهران، انتشارات کوچک، چاپ اول
۲۰. مجموعه‌ای از نویسندگان با ویراستاری لارنس بکر، ۱۳۷۸: تاریخ فلسفه اخلاق غرب، ترجمه جمعی از مترجمان، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، چاپ اول.
۲۱. مگی، برایان، ۱۳۵۹: پوپر، ترجمه منوچهر بزرگ‌مهر، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ اول
۲۲. هازمن، دانیل و مایکل مک‌فرسون، ۱۳۸۶: تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول
۲۳. هولمز، رابرت. مبانی فلسفه اخلاق، ترجمه مسعود علیا، ققنوس، تهران، ۱۳۸۲، چاپ اول

ب: انگلیسی:

24. -Luigino Bruni and Francesco Guala, 2001: Vilfredo Pareto and the Epistemological Foundations of Choice Theory, History of Political Economy. SPRING 2001, 33(1): 21-49;
25. -Arrow, Kenneth J. 1973a. Formal theories of social welfare. In Dictionary of the history of ideas, ed. Philip Wiener. Vol. 4 New York: Charles Scribner's Sons pp. 276-284.

26. -The laws of human relations and the rules of human action derived therefrom, 1983, MIT press
27. -Dupitt, On The Measurement of Utility of Public Work, International economic papers, Macmillan, 1962 pp: 83-110
28. -Éléments d'économie politique pure, ou théorie de la richesse sociale (Elements of Pure Economics, or the theory of social wealth, transl. W. Jaffé), 1874. (1899, 4th ed.; 1926, rev ed., 1954, Engl. transl.)
29. -Mathematical psychics: an essay on the application of mathematics to the moral sciences
30. -Allan M. Feldman v Roberto Serrano, Welfare Economics and Social Choice Theory, 2nd Edition, Springer Science Business Media, New York, 2006.
31. -Sen, Amartya, 1992: Inequality Re-examined, Oxford: Clarendon Press.
32. -Jan Peil and Irene van Staveren, Handbook of Economics and Ethics, Edward Elgar Publishing Limited, 2009
33. -D. Wade Hands, The Positive-Normative Dichotomy and Economics, Tacoma, WA 98416 ,January 2009 ,Version 3.5
34. -L. D. KEITA: NEOCLASSICAL ECONOMICS AND THE LAST DOGMA OF POSITIVISM: IS THE NORMATIVE-POSITIVE DISTINCTION JUSTIFIED? Cambridge, MA 02142, USA METAPHILOSOPHY Vol. 28, Nos. 1&2, January/April 1997 0026-1068
35. -Maki Uskali To appear in the Journal of Economic Methodology Method and Appraisal in Economics, 1976-20061 Academy of Finland
36. -Leif Wenar (2008), Rawls, Stanford Encyclopedia of Philosophy, URL=<http://plato.stanford.edu/entries/rawls/>
37. Murray N. Rothbard: Toward a Reconstruction of Utility and Welfare Economics (1956)
38. -The Concept of Monopoly and the Measurement of Monopoly Power A. P. Lerner Page 157 of 157-175 The Review of Economic Studies Vol. 1, No. 3, Jun., 1934
39. -The Review of Economic Studies
40. -Interest Theory--Supply and Demand for Loans or Supply and Demand for Cash Abba P. Lerner Page 88 of 88-91 The Review of Economics and Statistics , Vol. 26, No. 2, May, 1944
41. Abba P. LERNER, THE ECONOMICS OF CONTROL: PRINCIPLES OF WELFARE ECONOMICS
42. -D. M. Winch, Analytical Foundations of Welfare Economics Baltimore: Penguin, 1973
43. -Pigou, Arthur, Cecil, Wealth and Welfare, 1912, Mcmillan
44. -Oscar Lange v Fred M. Taylor. Edited by Benjamin E. Lippincott On the Economic Theory of Socialism McGraw Hill, 1964
45. -Thomas Aronsson and Karl-Gustaf Löfgren, 2007: Welfare Theory: History and Modern Results

46. -Sen, Amartia. Collective Choice and Social Welfare, 3th, NewYork, 1984.
47. -Feldman, Allan. Welfare Economics and Social Choice Economics, Massachusetts, 6th, 1988.
48. -Chappell, Tim & Roger. Crisp Utilitarianism, in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge, 1st, V.9, 1998.
49. -Rowley Charles K., Peacock Alan T, : Walfare Economics, A Liberal Restatement, Martin Roberston, 1975.
50. -Tinbergen Jan: Do Communist and Free Economies Show a Corverging Pattern? Soviet Studies Vol. 12, No4, 1961.
51. -McNaughton, David. Consequentialism, in Craig Edward, Routledge Encyclopedia of Philosophy, London, Routledge, 1st, V.2, 1998.